

اصحاب کلمت و لغمان حکیم
و حوادث تاریخی بعد از مسکن

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

یا نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصحاب كهف و لقمان حكيم و حوادث تاريخي بعد از مسيح (ع)

نويسنده:

مهدی امين

ناشر چاپی:

بيان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	اصحاب کهف و لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح (ع) (تفسیر موضوعی المیزان)
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۲	الإهداء
۱۲	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۴	مقدمه ناشر
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۷	فصل اول: لقمان حکیم
۱۷	لقمان و حکمت‌های الهی او
۱۸	معاد و حضور اعمال برای حساب
۱۹	اقامه فروع دین و فرایض آن
۱۹	اخلاق اجتماعی
۲۰	لقمان و نصایح او در روایات اسلامی
۲۱	اندرزهای معروف لقمان به پسرش
۲۱	اندرزهای معروف لقمان به پسرش
۲۱	۱ - شناخت و جهان بینی
۲۲	۲ - اصول یادگیری
۲۲	۳ - میزان ثروت و دارائی
۲۲	۴ - میزان عبادت
۲۲	۵ - ایمان، توکل و تقوی

- ۶ - تربیت ۲۲
- ۷ - علم ۲۲
- ۸ - آداب معاشرت و رفتار ۲۳
- ۹ - خُوف و رجاء ۲۳
- ۱۰ - عمل خالص برای خدا ۲۳
- ۱۱ - بی‌اعتنائی به دنیا ۲۳
- ۱۲ - اداره نفس ۲۴
- ۱۳ - میانه‌روی ۲۴
- ۱۴ - نتیجه آمیزش با فاجران ۲۴
- ۱۵ - وظایف انسانی ۲۴
- ۱۶ - تقوی و اعمال نیک ۲۴
- ۱۷ - توجه به عمل نه به ثروت ۲۵
- ۱۸ - میزان دل‌بستگی به دنیا ۲۵
- ۱۹ - مسئولیت قابل بازخواست ۲۵
- ۲۰ - توجه به عاقبت کار ۲۵
- ۲۱ - حسن سلوک ۲۶
- فصل دوم: اصحاب کهف ۲۶
- مقدمه‌ای بر تاریخ اصحاب کهف ۲۶
- موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف ۲۶
- وجه تسمیه اصحاب کهف و رقیم ۲۷
- خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن ۲۸
- تفصیل داستان اصحاب کهف و معرفی آن‌ها ۳۰
- قیام جوانان در راه خدا و نهضت آن‌ها ۳۱
- شروع قیام از مجلس حکمران و آغاز اعتزال ۳۱

- ۳۲ شخصیت‌های ممتاز اصحاب کهف
- ۳۲ اسامی اصحاب کهف در روایات
- ۳۳ رفتن به غار و کیفیت خواب اصحاب کهف
- ۳۳ موقعیت جغرافیائی غار
- ۳۴ وضع قرار گرفتن غار نسبت به آفتاب
- ۳۴ اختلاف نظر در موقعیت غار
- ۳۵ خواب با چشمان باز و جابه‌جائی بدن‌ها
- ۳۵ محل خواب سگ
- ۳۵ ترسناک بودن قیافه اصحاب کهف در خواب
- ۳۶ تحلیل فرازهای اصلی داستان
- ۳۸ هدف از خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف
- ۳۸ دولت حق چگونه ظاهر می‌شود؟
- ۳۹ اولین سؤال: چه قدر خوابیده‌ایم؟
- ۴۰ تعداد نفرات اصحاب کهف
- ۴۰ اولین اقدام بعد از بیداری
- ۴۱ ترس از اعاده به کیش بت‌پرستی
- ۴۱ تحلیلی از شخصیت معنوی اصحاب کهف
- ۴۲ چگونه راز اصحاب کهف با پول عتیقه فاش شد؟
- ۴۲ مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آن‌ها
- ۴۳ برخورد متفاوت موحدین و مشرکین در امر اصحاب کهف
- ۴۳ ارتباط موضوع خواب اصحاب کهف با موضوع قیامت
- ۴۴ دلیل ذکر موضوع مسجد یادبود
- ۴۴ تعداد واقعی اصحاب کهف
- ۴۵ تعداد سال‌های خواب اصحاب کهف

- داستان اصحاب کهف در آثار غیر اسلامی ۴۶
- غار اصحاب کهف کجاست؟ ۴۷
- غار افسوس ۴۷
- غار رجب ۴۸
- سایر غارها ۴۹
- فصل سوم: اصحاب اُخدود ۵۲
- اصحاب اُخدود و سوزاندن مسیحیان ۵۲
- تاریخچه اصحاب اُخدود ۵۳
- فصل چهارم: اصحاب فیل ۵۳
- حمله اصحاب فیل برای تخریب کعبه ۵۳
- داستان اصحاب فیل در روایات ۵۴
- کاروان‌های تجارتی قریش ۵۶
- فصل پنجم: قوم تُتَّع، و انتظار پیامبر جدید ۵۸
- تُتَّع، و انتظار ظهور پیامبر جدید ۵۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۹

اصحاب كهف و لقمان حكيم و حوادث تاريخي بعد از مسيح (ع) (تفسير موضوعي الميزان)

مشخصات كتاب

سرشناسه : امين، سيدمهدی، ۱۳۱۶ - گردآورنده
 عنوان و نام پديد آور : اصحاب كهف و لقمان حكيم و حوادث تاريخي بعد از مسيح (ع) (تفسير موضوعي الميزان) / به اهتمام
 سيدمهدی امين؛ با نظارت محمد بيستونی.
 مشخصات نشر : قم: بيان جوان ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهري : ۱۵۸ ص. ۵/۱۶×۱۱ س.م.
 فروست : تفسير علامه [ج. ۲۶].
 شابك : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۱۱۹-۷
 وضعيت فهرست نويسي : فييا
 يادداشت : كتابنامه به صورت زير نويس.
 عنوان ديگر : تفسير موضوعي الميزان.
 موضوع : لقمان موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴
 موضوع : اصحاب كهف
 شناسه افزوده : بيستونی محمد، ۱۳۳۷ - ناظر
 شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسين ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. الميزان في تفسير القرآن
 شناسه افزوده : تفسير علامه ج. [۲۶].
 رده بندي كنگره : BP۹۸ / الف ۸۳ ت ۲۶ ج ۱۳۹۰
 رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۷۹
 شماره كتابشناسي ملي : ۲۷۱۶۱۲۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه
 تأييديه آيه الله محمد يزدي رئيس شوراي عالي مديريت حوزه علميه ●●● ۵
 تأييديه آيه الله مرتضى مقتدائي مديريت حوزه علميه قم ●●● ۶
 تأييديه آيه الله سيد علي اصغر دستغيب نماينده خبرگان رهبري ●●● ۷
 مقدمه ناشر ●●● ۸
 مقدمه مؤلف ●●● ۱۲
 فصل اول
 لقمان حكيم ●●● ۱۷
 لقمان و حكمت هاي الهی او ●●● ۱۷

مواعظ لقمان به پسرش ۱۹۰۰۰

معاد و حضور اعمال برای حساب ۲۲۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اقامه فروع دین و فرایض آن ۲۳۰۰۰

اخلاق اجتماعی ۲۴۰۰۰

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی ۲۶۰۰۰

اندرزهای معروف لقمان به پسرش ۳۱۰۰۰

فصل دوم

اصحاب کهف ۴۵۰۰۰

(۱۸۳)

مقدمه‌ای بر تاریخ اصحاب کهف ۴۵۰۰۰

موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف ۴۶۰۰۰

وجه تسمیه اصحاب کهف و رقیم ۴۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن ۵۱۰۰۰

تفصیل داستان اصحاب کهف و معرفی آن‌ها ۵۹۰۰۰

قیام جوانان در راه خدا و نهضت آن‌ها ۶۰۰۰۰

شروع قیام از مجلس حکمران و آغاز اعتزال ۶۲۰۰۰

شخصیت‌های ممتاز اصحاب کهف ۶۳۰۰۰

(۱۸۴)

اسامی اصحاب کهف در روایات ۶۴۰۰۰

رفتن به غار و کیفیت خواب اصحاب کهف ۶۷۰۰۰

موقعیت جغرافیائی غار ۶۹۰۰۰

وضع قرار گرفتن غار نسبت به آفتاب ۷۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اختلاف نظر در موقعیت غار ۷۱۰۰۰

خواب با چشمان باز و جابه‌جائی بدن‌ها ۷۳۰۰۰

محل خواب سگ ۷۴۰۰۰

ترسناک بودن قیافه اصحاب کهف در خواب ۷۴۰۰۰

(۱۸۵)

تحلیل فرازهای اصلی داستان ۷۵۰۰۰

هدف از خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف ۸۲۰۰۰

دولت حق چگونه ظاهر می‌شود ۸۴۰۰۰

اولین سؤال: چه قدر خوابیده‌ایم ۸۶۰۰۰

تعداد نفرات اصحاب کهف ۸۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اولین اقدام بعد از بیداری ۹۰۰۰۰

ترس از اعاده به کیش بت پرستی ۹۱۰۰۰

تحلیلی از شخصیت معنوی اصحاب کهف ۹۳۰۰۰

(۱۸۶)

چگونه راز اصحاب کهف با پول عتیقه فاش شد ۹۵۰۰۰

مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آن‌ها ۹۶۰۰۰

برخورد متفاوت موحدین و مشرکین در امر اصحاب کهف ۹۷۰۰۰

ارتباط موضوع خواب اصحاب کهف با موضوع قیامت ۹۸۰۰۰

دلیل ذکر موضوع مسجد یادبود ۱۰۱۰۰۰

تعداد واقعی اصحاب کهف ۱۰۲۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تعداد سال‌های خواب اصحاب کهف ۱۰۵۰۰۰

داستان اصحاب کهف در آثار غیر اسلامی ۱۰۸۰۰۰

(۱۸۷)

غار اصحاب کهف کجاست ۱۱۱۰۰۰

غار افسوس ۱۱۲۰۰۰

غار رجب ۱۱۵۰۰۰

سایر غارها ۱۱۹۰۰۰

کشفیات باستان‌شناسی در غار اصحاب کهف ۱۲۱۰۰۰

فصل سوم

اصحاب اُخدود ۱۲۷۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اصحاب اُخدود و سوزاندن مسیحیان ۱۲۷۰۰۰

(۱۸۸)

تاریخچه اصحاب اخدود ۱۳۰۰۰۰

فصل چهارم

اصحاب فیل ۱۳۳۰۰۰

حمله اصحاب فیل برای تخریب کعبه ۱۳۳۰۰۰

داستان اصحاب فیل در روایات ۱۳۵۰۰۰

کاروان‌های تجارتی قریش ۱۴۳۰۰۰

فصل پنجم

قوم تبع، و انتظار پیامبر جدید ۱۴۹۰۰۰

تبع، و انتظار ظهور پیامبر جدید ۱۴۹۰۰۰

(۱۸۹)

(۱۹۰)

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَبَيْنَنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِلَى مَوْلَانَا

وَمَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى بَضْعَةِ

الْمُضْطَفَى وَبَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَإِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْبَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّتِهِ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَوَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ وَالْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَّمْنَا

(۴)

وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجِنَّا بِيضَاعِهِ

مُزْجَاهٍ مِنْ وَلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَفِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ

فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت

فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و

رحمت

(۵)

ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۶)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه

(۷)

ویژه حضرت بقیةالله‌الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۸)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله‌سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۹)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۰)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۱)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیة الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۳)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم

اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آنرا شرح می دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای

(۱۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

سید مهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۵)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۶)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز

آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۷)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید (۱۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید. بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۱۹)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۱)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

فصل اول: لقمان حکیم

لقمان و حکمت‌های الهی او

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ...» (۱۲ تا ۱۹/لقمان)

در این آیه اشاره شده است به این که به لقمان «حکمت» داده شده، و چند فراز از حکمت او نیز در اندرز فرزندش نقل شده است.

(۲۳)

در قرآن کریم جز در این سوره نامی از لقمان نیامده است، و اگر در این سوره آمده به خاطر تناسبی بود که داستان سراسر حکمت او با داستان دیگری که در همین سوره نقل شده، داشته است، و آن داستان «خریدار لهوالحدیث» است. چون موضوع داستان «خریدار لهوالحدیث» در باره فردی است که راه خدا را مسخره می‌کند و برای گمراه کردن مردم این در و آن در می‌زند تا حدیث لاهی جمع‌آوری نماید. این موضوع در مقایسه با فردی قرار می‌گیرد که آن‌قدر دانا و حکیم است که کلماتش راهنمای همه می‌شود.

(حکمت به معنای معرفت علمیه‌ای است در حدی که نافع باشد. حکمت حد وسط بین جهل و جربزه است. چون جربزه عبارت است از افراط از حد لایق در مسئله تفکر، و خلاصه نداشتن مرز و حدی برای فکر، و این خود یکی از بلاهای خطرناک است. چون

(۲۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

چنین کسی از حق تجاوز می‌کند، بلکه امور دقیق و غیر مطابق با واقع را استخراج می‌کند، و ای بسا سرانجام کارش در مسائل عقلی به الحاد و فساد عقیده، و احیاناً به جنون سوفسطائی بکشد، و در مسائل شرعی به وسواس بیانجامد.) خداوند تعالی می‌فرماید:

- به لقمان حکمت دادیم که خدا را سپاس دارد و شکر بگذارد، و چون شکر عبارت است از به کار بستن هر نعمتی در جای خودش به طوری که نعمت ولی نعمت را بهتر وانمود کند، و این حکمت دادن به لقمان، لقمان را وادار کرد تا این مراحل را در شکر طی کند، پس در حقیقت حکمت دادن به او مستلزم امر به شکر نیز هست.

در ادامه آیه بی‌نیازی خدا را بدین شکل می‌رساند که فائده شکر تنها به خود شاکر عاید می‌شود، هم‌چنان که ضرر کفران هم به خود کفران کننده عاید می‌گردد، نه به خدا!

لقمان و حکمت‌های الهی او (۲۵)

مواعظ لقمان به پسرش

خداوند متعال سفارشات را که لقمان به پسر خود می‌کرد و او را موعظه می‌نمود، در قرآن کریم چنین نقل کرده است:

«ای پسر من! به خدا شرک موزر، که شرک ستمی است بسیار عظیم!» (با توجه به این که عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است، و

عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانی او می‌شود، بنابراین بزرگ‌ترین گناهان نافرمانی خداست،

قرآن کریم به دنبال موعظه فوق به عنوان جمله معترضه، اشاره به شکر و سپاس فرزند از پدر و مادر می‌کند و می‌فرماید:

(۲۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

«انسان را در مورد پدر و مادرش،

و مخصوصا مادرش که با ناتوانی روزافزون حامله وی شد،

و از شیر بریدنش تا دو سال طول کشید:

سفارش کردیم و گفتیم:

– مرا و پدر و مادرت را سپاس‌دار که سرانجام به سوی من است!»

قرآن کریم در داخل همین جمله معترضه اشاره به یک نکته اساسی دیگر می‌کند که اگر پدر و مادر به تو اصرار کنند که چیزی را

که علم بدان نداری و یا حقیقت آن را نمی‌شناسی شریک من بگیری، اطاعتشان مکن! و برای من شریکی مگیر!

قرآن مجید سپس می‌فرماید:

– بر انسان واجب است که در امور دنیوی نه در احکام شرعی که راه خداست، با پدر و

مواعظ لقمان به پسرش (۲۷)

مادر خود به‌طور پسندیده و متعارف مصاحبت کند، نه به‌طور ناشایست، و رعایت حال آن‌دو را نموده و با رفق و نرمی با آن‌ها رفتار

نماید، و جفا و خشونت در حقشان روا ندارد، و مشقاتی که از ناحیه آنان می‌بیند، تحمل کند، چون دنیا بیش از چند روزی گذرا

نیست، و محرومیت‌هایی که از ناحیه آن دو می‌بیند، قابل تحمل است: به خلاف دین، که نباید به‌خاطر پدر و مادر از آن چشم

پوشید، چون راه سعادت ابدی است. پس اگر پدر و مادر از آن‌هایی باشند که به خدا رجوع دارند باید راه آن دو را

پیروی کند و گرنه راه غیر آن دو را، که با خدا انابه دارند.

– و عاقبت بازگشت به سوی خداست،

– و خدا از اعمالی که انسان‌ها می‌کنند خبرشان خواهد داد.

معاد و حضور اعمال برای حساب

(۲۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

لقمان بحث را از توحید به معاد می‌کشاند و می‌گوید:

– ای پسر!

اگر آن عمل که انجام داده‌ای، چه خیر و چه شر،

از کوچکی هم‌سنگ یک دانه خردل باشد،

و همان کوچک در شکم صخره‌ای، و یا در هر مکانی از آسمان‌ها و زمین باشد، خدایش برای حساب حاضر

خواهد کرد، تا بر طبق آن جزا دهد، چون خدا لطیف است،

و چیزی در شکم و اعماق آسمان‌ها و زمین و دریا از علم او پنهان نیست، و علم او به تمامی پنهان‌ها نیز احاطه دارد،

معاد و حضور اعمال برای حساب (۲۹)

و خیبری است که از کنه موجودات باخبر است.

اقامه فروع دین و فرایض آن

لقمان در این آیه دستورالعمل‌هایی به پسر خود می‌دهد درباره نماز که عمود دین است، و به دنبال آن امر به معروف و نهی از منکر است، و از جمله اخلاق پسندیده صبر در برابر مصایبی که به آدمی می‌رسد:

- ای پسرم!

نماز به پا دار، و به معروف امر کن، و از منکر نهی کن!

بر مصایب خویش صبر کن، که این از عزم امور است!

اگر خداوند متعال صبر را، که همان حبس نفس از انجام امری است، از عزم، که

(۳۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

تصمیم قلبی بر فیصله دادن کاری است، دانسته، بدین جهت است که عقد قلبی مادام که سست نشده، و گره دل بازنگشته، انسان بر آن امری که بر انجامش تصمیم گرفته، و در دل گره زده است، پابرجا و بر تصمیم خود باقی است. پس کسی که بر امری صبر می‌کند حتما در عقد قلب او و محافظت بر آن جدیت دارد و نمی‌خواهد که از آن صرف نظر کند. و این خود از قدرت و شهامت نفس است!

اخلاق اجتماعی

لقمان درباره رفتار پسرش با مردم بدین زبان سفارش می‌کند:

- ای پسرم!

اخلاق اجتماعی (۳۱)

از در کبر و نخوت از مردم روی برمگردان!

و در زمین چون مردم فرحناک راه مرو!

خدا خود پسندان گردن‌فراز را دوست نمی‌دارد!

در راه رفتن خویش معتدل باش!

و صوت خود ملایم کن!

که نامطبوع‌ترین صداها صوت الاغ است!

این جا لقمان اشاره می‌کند به این که روی خود از تکبر برگرداندن از مردم، و راه رفتن مثل آدم‌های خوشحال و از خود راضی در کوچه و بازار از اعمالی است که خدای تعالی دوست ندارد. و خدا دوست نمی‌دارد کسانی را که دست‌خوش خیال‌زدگی و تکبرند. اگر «کبر» را خیال‌زدگی خوانده‌اند بدین جهت بوده که آدم متکبر خود را

(۳۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

بزرگ خیال می‌کند، و چون فضیلتی برای خود خیال می‌کند، زیاد فخر می‌فرشد.

آن‌گاه سفارش لقمان این‌گونه تکمیل می‌شود و پایان می‌یابد که:

- در راه رفتنت میان‌روی را پیش گیر!

صدایت را بلند مکن و آهسته و ملایم حرف بز!

که ناخوش‌ترین صوت‌ها صوت خران است، که در نهایت بلندی است. (۱)

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی

نام لقمان در کلام خدای تعالی جز در سوره لقمان نیامده، و از داستان‌های او جز آن

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۲۸.

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی (۳۳)

مقدار که در آیه ۱۲ به بعد سوره فوق‌الذکر آمده، سخنی نرفته است، ولی درباره داستان‌های او و کلماتش که دارای حکمت عالی است، روایات بسیار و مختلف رسیده است، که گل چینی از آن‌ها را که با عقل و اعتبار سازگارتر است، ذیلاً نقل می‌کنیم:

۱- از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده که فرمود: - ای هشام! خدای تعالی که فرموده «به درستی که به لقمان حکمت دادیم»، منظور از حکمت، فهم و عقل است.

۲- از ابن عمر نقل شده که گفت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: - به حق می‌گویم که لقمان پیغمبر نبود و لکن بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد و یقین خوبی داشت، او خدا را دوست می‌داشت. خدا هم او را دوست می‌داشت، و به دادن حکمت بر او منت نهاد!

(۳۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

روزی لقمان وسط روز خوابیده بود که ناگهان ندائی شنید:

- ای لقمان آیا می‌خواهی خدا تو را خلیفه خود در زمین بکند، یا بین مردم به حق حکم کنی؟ لقمان صدا را پاسخ داد که اگر پروردگار مرا مخیر کند، عافیت را می‌خواهم و بلاء را نمی‌پذیرم، ولی اگر او اراده کرده که مرا خلیفه کند، سمعا و طاعتاً! برای این که ایمان و یقین دارم که اگر او چنین اراده‌ای کرده باشد، خودش یاریم کرده و از خطا حفظ خواهد کرد! ملائکه، به طوری که لقمان ایشان را نمی‌دید، پرسیدند،

- ای لقمان چرا؟ گفت: برای این که هیچ تکلیفی دشوارتر از قضاوت و داوری نیست، و ظلم آن را از هر سو احاطه می‌کند. اگر در داوری راه صواب رود که امید نجات دارد، نه یقین به آن، ولی اگر ره خطا رود راه بهشت را عوضی رفته است. و اگر انسان در دنیا لقمان و نصایح او در روایات اسلامی (۳۵)

ذلیل و بی‌اسم و رسم باشد ولی در آخرت شریف و آبرومند، بهتر است از این که در دنیا شریف و صاحب مقام باشد، ولی در آخرت ذلیل و بی‌مقدار، و کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد دنیایش از دست می‌رود و به آخرت هم نمی‌رسد. ملائکه از منطق نیکوی او تعجب کردند. لقمان به خواب رفت و در خواب حکمت به او دادند، و چون برخاست سخنان حکمت‌آمیز از زبانش می‌جوشید.

لقمان با حکمت خود برای داود وزارت می‌کرد. روزی داود به او گفت:

- ای لقمان خوشا به حالت که حکمت را به تو دادند، و بلای نبوت را هم از تو گردانند!

۳- از ابوهریره نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: لقمان اهل حبشه بود.

۴- حماد گفت: از امام صادق علیه‌السلام سراغ لقمان را گرفتم که چه کسی بود؟ و

(۳۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

حکمتی که خداوند متعال به او ارزانی داشت، چگونه بود؟ فرمود:

- آگاه باش که به خدا سوگند حکمت را به لقمان به خاطر حسب و دودمان و مال و فرزندان و یا درشتی در جسم و زیبایی در رخسار ندادند، و لکن او مردی بود که در برابر امر خدا سخت نیرومندی به خرج می‌داد و به خاطر خدا از آن‌چه خدا راضی نبود، دوری می‌کرد!

- لقمان مردی ساکت و فقیرالاحوال بود، نظری عمیق و فکری بسیط و دیدی تیزبین داشت. او همواره می‌خواست تا از عبرت‌ها غنی باشد. او هرگز در روز نخواهید، و هرگز کسی او را در حال بول و غایط یا غسل ندید، بس که در خودپوشی مراقبت داشت.

- نظرش بلند و عمیق بود و مواظب حرکات و سکناات خویش بود، و هرگز از دیدن یا

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی (۳۷)

شنیدن چیزی نخندید، چون می‌ترسید گناه باشد. او هرگز خشم‌گین نشد، و با کسی مزاح نکرد، و چون چیزی از منافع دنیا عایدش می‌شد اظهار شادمانی نمی‌کرد، و اگر از دست می‌داد، اظهار اندوه نمی‌نمود.

- خدا به لقمان حکیم فرزندان بسیار مرحمت فرمود،

ولکن بیشتر آن فرزندان را از دست داد و بر مرگ احدی از ایشان گریه نکرد.

- لقمان هرگز از دو نفر که نزاع و کتک‌کاری داشتند، نگذشت مگر آن که بین آن دو را اصلاح کرد، و از آن دو عبور نکرد مگر وقتی که دوست‌دار یک‌دیگر شدند، و هرگز سخن نیکو از احدی نشنید مگر آن که تفسیرش را پرسید که این سخن از که شنیدی؟

(۳۸) اصحاب کَهِف و لَقْمَان حَکِیْم

- لقمان بسیار با فقها و حکما نشست و برخاست می‌کرد. و به دیدن قاضیان و پادشاهان و صاحبان منصب می‌رفت، قاضیان را تسلیت می‌گفت و برایشان نوحه‌سرائی می‌کرد، که خدا به چنین کاری مبتلایشان کرده است. برای سلاطین و ملوک اظهار دلسوزی و ترحم می‌نمود که چگونه به ملک و سلطنت دل بسته‌اند، و از خدا بی‌خبر شده‌اند.

- لقمان بسیار عبرت می‌گرفت، و طریقه غلبه بر هوای نفس را از دیگران می‌پرسید، و یاد می‌گرفت، و با آن طریقه همواره با هوای نفس خود در جنگ بود، و از شیطان احتراز می‌جست، و قلب خود را با فکرت و نفس خود را با عبرت، مداوا می‌کرد. او هرگز سفر نمی‌کرد مگر به جائی که برایش اهمیت داشته باشد، به این جهت بود که خدا

لقمان و نصایح او در روایات اسلامی (۳۹)

حکمتش داد و عصمتش ارزانی فرمود... (۱)

اندرزهای معروف لقمان به پسرش

اندرزهای معروف لقمان به پسرش

امام صادق علیه‌السلام در ذیل آیه فوق فرمود: لقمان پسرش «باثار» را وقتی اندرز می‌گفت، آن‌قدر کلماتش نافذ بود که فرزندش در نهایت درجه تأثر قرار می‌گرفت. از جمله مواعظی که لقمان به پسرش کرد این بود که:

۱ - شناخت و جهان بینی

- ای پسر! تو از آن روزی که به دنیا افتادی، پشتت به دنیا و رو به آخرت کردی، و

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۳۸.

(۴۰) اصحاب کَهِف و لَقْمَان حَکِیْم

خانه‌ای داری به طرف آن می‌روی نزدیک‌تر به توست از خانه‌ای که از آن دور می‌شوی!

۲- اصول یادگیری

- پسر! همواره با علما بنشین و با دو زانوی خود مزاحمشان شو، ولی با آنان مجادله مکن، که اگر بکنی از تعلیم تو دریغ می‌ورزند.

۳- میزان ثروت و دارائی

- از دنیا به قدر بلاغ و رفع حاجت بگیر، و یک‌باره ترک آن مگو، و گرنه سربار جامعه خواهی شد، و در دنیا آن‌چنان داخل مشو که به آخرت ضرر رساند.

۴- میزان عبادت

- آن‌قدر روزه بگیر که از شهوت جلوگیری کند، و آن‌قدر روزه بگیر که از نماز خواندن بمانی، زیرا نماز در نزد خدا محبوب‌تر از روزه است!
اندرزهای معروف لقمان به پسرش (۴۱)

۵- ایمان، توکل و تقوی

- پسر دنیا دریائی است عمیق، که دانشمندانی بسیار در آن هلاک شدند، و چون چنین است تو کشتی خود را در این دریا از ایمان بساز، و بادبان آن را توکل قرار بده، و آذوقه‌ای که باید در آن ذخیره کنی، از تقوا بکن، و اگر نجات یافتی به رحمت خدا یافته‌ای اگر هلاک شدی به گناهانت شده‌ای!

۶- تربیت

- پسر! اگر طفل صغیری را در خردی‌اش ادب کنی، تو را در بزرگی‌اش سود رساند، و معلوم است که برای ادب ارزش قائل است، و نسبت به آن اهتمام می‌ورزد. و کسی که بدان اهتمام بورزد راه تأدیب را بیاموزد، سعی و کوشش او بسیار می‌شود، و کسی که سعی و کوشش در طلب آن بسیار کرد، قدم به قدم به نفع آن بر می‌خورد، و آن
(۴۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم
را عادت خود قرار می‌دهد.
- آری خواهی دید که تو خود جانشین گذشتگان خود شده‌ای، و از جانشین خودت سود می‌بری، و هر صاحب رغبتی به تو امید می‌بندد، که از ادب چیزی بیاموزد، و هر ترسنده‌ای از صولت هراسناک می‌شود!

۷- علم

- زنهار که به خاطر به دست آوردن غیر علم و ادب، در طلب ادب دچار کسالت نشوی، و اگر در امر دنیا شکست خوردی، زنهار که در امر آخرت شکست نخوری، و بدان که اگر طلب علم از تو فوت شود، در امر آخرت شکست خورده‌ای، و در ایام و لیالی و ساعت‌های بهره‌ای بگذار برای طلب علم، برای این که عمر گران‌مایه را هیچ چیز چون ترک علم ضایع نمی‌کند!
اندرزهای معروف لقمان به پسرش (۴۳)

۸- آداب معاشرت و رفتار

- زنهار که هرگز با اشخاص لجوج در نیفتی، و هرگز با مردی فقیه جدال مکنی، و هرگز با صاحب سلطنتی دشمنی نورزی، و با هیچ ستم‌گری سازگاری و دوستی مکنی، و با هیچ فاسق برادری مورزی، و با هیچ متهمی رفاقت نکنی، و علم خود را مانند پولت گنجینه کن و به هر کس و ناکس عرضه مدار!

۹- خوف و رجاء

- پسر! از خدای عزوجل آن‌چنان بترس که اگر در قیامت نیکی‌های همه نیکان جن و انس را داشته باشی باز ترس آن داشته باشی که عذابت کند، و از خدا امید رحمت داشته باش آن‌چنان که اگر در روز قیامت با تمامی گناهان جن و انس روبرو شوی، باز (۴۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم احتمال و امید آن‌که تو را بیامرزد، داشته باشی!

- پسرش بدو گفت: پدر جان! چطور چنین چیزی ممکن است که در عین داشتن چنان خوفی، این چنین امیدی هم داشته باشم؟ و این دو حالت متضاد در یک‌دل چگونه جمع می‌شود؟
- لقمان گفت: پسر! اگر قلب مؤمن را بیرون آورند، در آن دو نور یافت می‌شود، نوری برای خوف و نوری برای رجاء، و اگر آن دو را با مقیاسی بسنجند برابر همنند، و هیچ‌یک از دیگری حتی به سنگینی یک ذره بیشتر نیست، و کسی که به خدا ایمان دارد، به گفته او نیز ایمان دارد، و به کسی که به گفته او ایمان داشته باشد، به فرمان او عمل می‌کند، و کسی که به فرمان او عمل نمی‌کند، گفتار او را تصدیق نکرده است. پس این حالات دل، هر یک گواه دیگری است!
اندرزهای معروف لقمان به پسرش (۴۵)

۱۰- عمل خالص برای خدا

- کسی که به راستی ایمان به خدا داشته باشد، برای خدا عمل را خالص و خیرخواهانه انجام می‌دهد، و کسی که برای خدا عمل را خالصانه و خیرخواهانه انجام داد و به راستی ایمان به خدا دارد، و کسی که خدا را اطاعت می‌کند، از او هراسناک نیز می‌باشد. کسی که از خدا هراسناک باشد او را دوست هم دارد، و کسی که او را دوست بدارد، اوامر او را پیروی می‌کند، و کسی که پیرو اوامر خدا باشد، مستوجب بهشت و رضوان او می‌شود، و کسی که پیروی خشنودی خدا نکند، از غضب او هیچ باکی ندارد، و پناه می‌بریم به خدا از غضب او!

۱۱- بی‌اعتنائی به دنیا

- پسر! به دنیا رکون و اعتماد مکن و دلت را مشغول بدان مدار! چه خدای تعالی (۴۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم هیچ خلقی را خوارتر از دنیا نیافریده است. هیچ می‌بینی که نعیم دنیا را مزد و پاداش مطیعان نکرده و نمی‌بینی که بلای دنیا را عقوبت گناهکاران قرار نداده است! ۱۲- رزق دنیا و مسئولیت آخرت - شخصی از لقمان پرسید: آن چه دستوری است که جامع همه حکمت‌های تو باشد؟
- گفت: این که خود را درباره چیزی که برایم ضمانت کرده‌اند به زحمت نیندازم، و آنچه را که به خود من واگذار نموده‌اند،

ضایع نسازم. (منظور این که عمر خود را صرف رزقی که ضامن آن شده‌اند نسازم، و درباره سعادت آخرت که به خود من واگذار کرده‌اند اهمال نکنم!)

۱۲- اداره نفس

- از جمله نصایحی که لقمان به فرزندش کرد، یکی این بود که: پسرم!

اندرزهای معروف لقمان به پسرش (۴۷)

اگر درباره مردن شک داری خواب را از خودت بردار، که هرگز نمی‌توانی چنین کنی! پسرم! اگر درباره قیامت شک داری، بیداری را از خودت بردار! که هرگز نمی‌توانی!

- برای این که در این اندرز من دقت کنی خواهی دید که نفس تو به دست دیگری اداره می‌شود، و نیز خواهی دانست که خواب به منزله مرگ است و بیداری بعد از خواب به منزله بعث بعد از مردن!

۱۳- میان‌روی

- و نیز فرمود لقمان به فرزندش: پسرم! زیاد نزدیک دنیا مشو، که از آن دور خواهی ماند، و زیاد هم دور مشو که خوار خواهی گشت.

(یعنی در طلب دنیا میانه‌رو باش!)

۱۴- نتیجه آمیزش با فاجران

(۴۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

- و نیز فرمود: پسرم! هر جنبه‌ای مثل خود را دوست می‌دارد، مگر فرزند آدم که او هم افق خود در هر مزیتی را دوست نمی‌دارد، و متاعی که داری نزد خواهان آن عرضه بدار، (و گرنه بازارش کساد خواهد شد)، همان‌طور که بین گرگ و میش هرگز دوستی برقرار نمی‌گردد، هم‌چنین بین نیکوکار و فاجر دوستی برقرار نمی‌شود. - پسرم! هر که با قیر سروکار پیدا کند، سرانجام جامه و یا تنش به قیر آلوده می‌شود. آمیزش با فاجران نیز چنین است، عاقبت از او یاد می‌گیرد... خوپذیر است نفس انسانی!

- پسرم! هر کس سروکله زدن و مجادله را دوست بدارد، عاقبت زبانش به فحاشی باز خواهد شد، و هر کس به جایی ناباب قدم نهد، عاقبت متهم می‌شود. و کسی که هم‌نشینی با بدان کند، سالم نمی‌ماند، و کسی که اختیار زبان خود را در کف ندارد، سرانجام پشیمان می‌شود!

اندرزهای معروف لقمان به پسرش (۴۹)

۱۵- وظایف انسانی

- پسرم! صد دوست بگیر ولی یک دشمن بگیر!

- پسرم! وظیفه‌ای نسبت به خلاق خود داری، و وظیفه‌ای نسبت به خلقت. اما خلاق تو همان دین توست، و خلق تو عبارت است از طرز رفتار در بین مردم، پس مراقب باش خلقت را مبعوض و منفور مردم مساز و به همین منظور محاسن اخلاق را یاد بگیر!

۱۶- تقوی و اعمال نیک

- پسر! بنده اختیار باش، ولی فرزند اشرار مباش! فرزندم! امانت را بپرداز، تا دنیا و آخرتت سالم بماند، و امین باش! که خدا خائنین را دوست ندارد!

- پسر! این طور مباش که به مردم نشان می‌دهی که از خدا می‌ترسی، و در قلب بی‌پروای از او باشی!
(۵۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

۱۷ - توجه به عمل نه به ثروت

- از جمله مواعظی که لقمان به پسرش کرد، این بود که گفت:

پسر! مردم قبل از زمان تو برای فرزندان خود جمع کردند، و الان تومی بینی که نه آن جمع‌ها ماند، و نه آن فرزندان که برایشان جمع کردند، آخر مگر نه این است که تو بنده‌ای اجیر هستی که مأمور شده‌ای کاری را انجام دهی، و وعده‌ات داده‌اند که در مقابل مزدت بدهند؟ پس عملت را مستوفی و کامل انجام بده، تا اجرت را کامل بدهند!

۱۸ - میزان دل‌بستگی به دنیا

- در این دنیا چون گوسفندی مباش که در زراعتی سبز و خرم بیفتد و بچرد تا چاق شود، چون آن حیوان هر چه زودتر چاق شود به کارد قصاب نزدیک‌تر شده است، و لکن دنیا را به منزله پلی بگیر، که بر روی نهری زده باشند، که تو از آن بگذری و رهایش کنی اندر زهای معروف لقمان به پسرش (۵۱)
و دیگر تا ابد به سویس برنگردی، پس باید آن را خراب کنی، نه این که تعمیر نمائی، چون تو مأمور به تعمیر آن نیستی.

۱۹ - مسئولیت قابل بازخواست

- بدان که تو به زودی، و در فردائی نزدیک، وقتی پیش خدای عزوجل بایستی، از چهار چیز بازخواست خواهی شد:

۱- از جوانیت، که در چه راهی تباه کردی؟

۲- از عمرت، که در چه فانی ساختی؟

۳- از مال، که از کجا آوردی؟

۴- و در کجا مصرف کردی؟

پس خود را آماده کن و جوابی مهیا ساز!

(۵۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

۲۰ - توجه به عاقبت کار

- از آن‌چه از دنیا از کفت رفته غم مخور، چون اندک دنیا دوام و بقا ندارد، و بسیارش از گزند بلا ایمن نیست، پس زنهار حواست را جمع کن، و سخت در کار خویش بکوش، و پرده از روی خود کنار بزن، و متعرض رحمت پروردگارت شو، و در دلت همواره توبه را تجدید کن، قبل از آن که دیگر تصمیمت کار نکند، و قبل از آن که ایامت سر شود، و مرگ بین تو و خواسته‌هایت حایل شود!

۲۱- حسن سلوک

- لقمان به پسرش گفت: پسر جان! زنهار که از کسالت و بدخلقی و کم صبری پرهیز، که با داشتن این چند عیب هیچ دوستی با تو دوام نمی‌آورد، و همواره در امور خود ملازم وقار و سکینت باش، و نفس خود را بر تحمل زحمات برادران صابر اندر زهای معروف لقمان به پسرش (۵۳) کن، و با همه مردم خوش خلق باش!

- پسرم اگر مال دنیائی نداشتی که با آن صله رحم کنی و بر برادران تفضل نمائی، حسن خلق و روی خوش داشته باش، چون کسی که حسن خلق دارد اختیار او را دوست می‌دارند، و فجار از او دوری می‌جویند!

- پسر جان! به آنچه خدا قسمت داده قانع باش تا عیشت صافی باشد، پس اگر خواستی عزت دنیا برایت جمع شود، طمعت را از آنچه در دست مردم است، ببر! چون انبیاء و صدیقین اگر رسیدند به آنچه که رسیدند، به قطع طمعشان رسیدند! (۱)

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۴۱.

(۵۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

فصل دوم: اصحاب کهف

مقدمه‌ای بر تاریخ اصحاب کهف

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؟»
(۲۶ تا ۲۹ / کهف)

بیان تاریخ اصحاب کهف، پاسخ یکی از سه سؤالی بود که یهود به مشرکین یاد (۵۵)

دادند تا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بکنند، و بدین وسیله او را در دعوی نبوت آزمایش کنند.

(دو سؤال دیگر به طوری که در روایات آمده، یکی داستان موسی و آن جوان هم سفر اوست، و یکی دیگر داستان ذی‌القرنین است.)

سیاق آیات سه گانه‌ای که تاریخ مزبور با آنها شروع شده، اشعار بر این دارد که قصه کهف قبلاً به طور اجمال در بین مردم معروف بوده است. مخصوصاً این اشعار در سیاق آیه فوق‌الذکر به چشم می‌خورد و می‌فهماند که نزول این آیات برای تفصیل قضیه است، که قرآن مجید آن را با عبارت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» (۱۳/کهف) شروع می‌کند، یعنی ما داستان آنها را برای تو به حق می‌خوانیم!

موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف

(۵۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

این آیات به آیات قبل خود متصل است، آنجا که خدای تعالی می‌فرماید که اگر خالق سبحان موجودات روی زمین را در نظر بشر جلوه داده و دل‌های آدمیان را مجذوب آنها نموده تا بدان‌ها رکون و اعتماد کنند، و توجه خود را بدان‌ها معطوف دارند، همه به فرض امتحان است. و هم‌چنین پس از گذشتن اندک زمانی همه آنها را با خاک یک‌سان کرده و از نظر انسان انداخته و به صورت سرابی جلوه می‌دهد.

این‌ها همه آیات الهی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف هست که خدا خواب را بر آنان مسلط کرد، و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد و وقتی بیدار شدند جز این بنظرشان نرسید که یک روز در خواب بوده‌اند و یا پاره‌ای از یک روز!

پس مکث انسان در دنیا و اشتغالش به زینت‌های دنیا و دل‌بستگی‌اش نسبت به

موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف (۵۷)

آن‌ها و غفلتش از غیر آن‌ها خود آیتی است که در داستان اصحاب کهف هست!

همان‌طور که آن‌ها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی یا پاره‌ای از روز خوابیده‌اند، انسان‌ها هم وقتی روز موعود را می‌بینند، خیال می‌کنند یک روز مکث کرده بودند، یا پاره‌ای از یک روز را، و چنان که اصحاب کهف گفتند:

- چقدر خوابیدیم؟

- گفتند:

- یک‌روز یا قسمتی از یک‌روز!

همه انسان‌ها نیز هنگام مشاهده روز موعود می‌گویند:

- یک روز یا پاره‌ای از روز...!

چه قدر بر حساب سال‌ها در زمین خوابیدیم؟

(۵۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

گویند:

از ایشان سؤال می‌شود چند سال در زمین ماندید؟

گویند: به سال نکشید بلکه یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم!

قرآن مجید می‌فرماید:

«روزی که وعده الهی را می‌بینند چنین به نظرشان می‌رسد که در زمین مکث نکردند مگر ساعتی از روز را!» (۲۵ / احقاف)

پس آیت اصحاب کهف یک پیشامد نوظهور و عجیبی نیست بلکه مانند سایر آیات الهی داستانی است که همه روزه، تا شب و روزی هست، تکرار می‌شود!

گویا خدای تعالی رسول گرامی خود را خطاب کرده و می‌فرماید که تو متوجه نشدی که اشتغال مردم به دنیا و ایمان نیاوردنشان به این داستان به خاطر اشتغال و

موضوعیت تاریخچه اصحاب کهف (۵۹)

تعلق خاطری است که به زینت‌های زمین دارند، خود آیتی است نظیر آیت خوابیدن اصحاب کهف در غار و به همین جهت اندوه‌ناک شدی تا حدی که خواستی از غصه خودت رابکشی، و خیال کردی که داستان اصحاب کهف یک داستان استثنائی و نوظهور و عجیب است، و حال آن‌که این داستان عین داستان زندگی مردم دنیاپرست است! (۱)

وجه تسمیه اصحاب کهف و رقیم

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؟» (۹ / کهف)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۵۴.

(۶۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

از ظاهر سیاق داستان اصحاب کهف برمی آید که اصحاب کهف و رقیم یک جماعت بوده‌اند که هم اصحاب کهف نامیده شده‌اند و هم اصحاب رقیم. اصحاب کهف نامیده شدند به خاطر این که در کهف (غار) منزل کردند، و اصحاب رقیم نامیدند برای این که (به طوری که گفته شده) داستان و سرگذشتشان در سنگ نبشته‌ای در آن ناحیه پیدا شده است، و یا در موزه سلاطین دیده شده است، و به همین جهت اصحاب رقیم یعنی اصحاب نوشته شدگان، نامیده شدند.

برخی گفته‌اند: رقیم نام کوهی در آن ناحیه بوده که غار مزبور در آن قرار داشته است، و یا نام وادی‌ای بوده که کوه مزبور در آنجا بوده است، و یا نام شهری بوده و اصحاب کهف اهل آن شهر بوده‌اند، و یا نام سگی بوده و وجه تسمیه اصحاب کهف و رقیم (۶۱)

که همراه آنان به غار درآمده است. (از این پنج قول فقط قول اول مؤید دارد.)

بعضی دیگر گفته‌اند که اصحاب رقیم مردمی غیر از اصحاب کهف بوده‌اند و داستان دیگری دارند که خدای تعالی داستان آن‌ها را با اصحاب کهف یکجا ذکر فرموده است، ولی تفصیل داستان آن‌ها را نفرموده است. (ولی این قول از روش بیان قرآن و کلام خدای تعالی بسیار بعید است!) (۱)

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه‌ای مشرک، که جز بت‌ها را

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۵۷.

(۶۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

نمی‌پرستیدند، نشو و نما می‌کنند، و چیزی نمی‌گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا می‌کند، و این جوانمردان بدان می‌گروند و مردم آن‌ها را به باد انکار و اعتراض می‌گیرند و در مقام تشدید و تضییق بر ایشان و فتنه و عذاب آن‌ها بر می‌آیند، و بر عبادت بت‌ها و ترک دین توحید مجبورشان می‌کنند، تا هر که به ملت آنان برگردد، دست از او بدارند و هر که بر دین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار ورزد او را به بدترین وجهی به قتل برسانند!

قهرمانان این داستان افرادی بودند که با بصیرت به خدای تعالی ایمان آورده بودند، و خدای تعالی هم هدایتشان را زیاده‌تر کرده، و معرفت و حکمت بر آنان افزوده فرموده و با آن نوری که به ایشان داده بود، پیش پایشان را روشن ساخته، و ایمان را با دل‌های آنان گره زده بود.

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن (۶۳)

آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره‌ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نمایند، و حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند، و از این که مذهب شرک باطل است، چیزی نگویند، و به شریعت حق نگرند. و آنان تشخیص دادند که باید بر دین توحید بمانند و علیه شرک قیام کنند و از مردم کناره‌گیری نمایند. چه اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدای سبحان راه نجاتی پیش پایشان قرار می‌دهد. با چنین یقینی آنان قیام نمودند و در رد گفته‌های قوم و اقتراح و تحکم آنان گفتند:

«پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است!

ما هرگز جز او پروردگاری نمی‌خواهیم، و گرنه باطل گفته‌ایم!

اینان، قوم ما که غیر خدا خدایان گرفته‌اند، چرا در مورد آن‌ها دلیل روشنی نمی‌آوردند؟

(۶۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

راستی ستم‌گرت‌تر از آن کس که دروغی درباره خدا ساخته باشد، کیست؟»

آن‌گاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده و گفتند:

«پس سوی غار بروید تا پروردگارتان رحمت خویش بر شما بگسترد، و برای شما در کارتان گشایش فراهم کند!»

آن‌گاه داخل غار شده و در گوشه‌ای از آن قرار گرفتند، و در حالی که سگشان دست و ذراع خود را در زیر چانه گسترده بود، خدای خود را خواندند، چون به فراست ایمان فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد، لذا عرض کردند:

«رَبَّنَا إِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا شِدَا!» (۱۰ / کهف)

خدای تعالی دعایشان را مستجاب نمود و سال‌هائی چند به خوابشان کرد، در حالی که سگشان نیز همراهشان بود.

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن (۶۵)

پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال باشد دوباره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه می‌تواند از دشمنان محفوظشان بدارد، لاجرم همگی از خواب برخاستند و به محضی که چشمشان را باز کردند. آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلاً اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار می‌تایید حالا از طرف دیگرش می‌تابد. البته این در نظر بدوی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در بدن‌ها و دیدگان باقی بود، یکی از ایشان پرسید:

- رفقا چطور خوابیدید؟ گفتند:

- یک روز یا پاره‌ای از روز!

و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند، و تردیدشان هم از این بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند به یک‌طرف تعیین کنند. یکی دیگر گفت:

(۶۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

- پروردگارتان داناتر است به مدت خوابتان! و سپس اضافه کرد:

- یکی‌شان را با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد طعام کدام یکیشان پاکیزه‌تر است و خوردنی از آن‌جا برایتان بیاورد! رعایت کنید شخصی را که می‌فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال احتیاط و دقت را به خرج دهد که احدی از سرنوشت شما خبردار نشود، زیرا اگر بفهمند کجائید سنگ‌سارتان می‌کنند و یا به ملت خود بازتان می‌گردانند که دیگر هرگز نجات پیدا نخواهید کرد!

این جریان آغاز صحنه‌ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریختند و به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته‌اند، و دیگر اثری از آنان نیست، و خودشان و ملک و ملتشان نابود شده‌اند، و الان مردم دیگری در این شهر زندگی می‌کنند که دین توحید دارند و

خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن (۶۷)

سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان می‌چربد، و اهل توحید و غیر اهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه موضوع اصحاب کهف را توجیه کنند.

اهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکم‌تر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، و غرض خدای تعالی از بیرون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود!

آری وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقای بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از هم‌شهری‌های خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بودند، غذائی بخرد، ولی وقتی وارد شهر شد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود. به‌علاوه، مردمی را هم دید که غیر هم‌شهری‌های او بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن

اوضاع و احوالی بود که دیروز

(۶۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

دیده بود.

هر لحظه به حیرتش افزوده می‌شد، تا آن‌که جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد و پول خود را به او داد که این را به من طعام بده! و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود!

گفت گو و مشاجره دکان‌دار و خریدار در گرفته بود و مردم جمع شدند و هر لحظه قضیه‌اش روشن‌تر از پرده برون می‌شد، و می‌فهمیدند که این جوان از مردم سیصد سال قبل بوده است، و از همان گمشده‌های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در مجتمعی مشرک زندگی می‌کردند و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه‌گیری کردند، و در غاری رفته و آن‌جا به خواب فرو رفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده بود و الان منتظر آن شخصند که برایشان خلاصه داستان اصحاب کهف در قرآن (۶۹)

طعام ببرد!

قضیه در شهر منتشر شد، جمعیت انبوهی جمع شدند و به طرف غار هجوم بردند و جوان را هم همراه خود برده و در آن‌جا بقیه نفرات را به چشم خود مشاهده کردند، و فهمیدند که این شخص راست گفته است، و این قضیه معجزه‌ای بوده که از ناحیه خدا صورت گرفته است.

اصحاب کهف بعد از بیدار شدنشان زیاد زندگی نکردند، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند، و این‌جا بود که اختلاف مردم در گرفت، و موحدین با مشرکین شهر به جدال برخاستند. مشرکین گفتند:

- باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مسئله که چقدر خواب بوده‌اند کاری نداشته باشیم!

(۷۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

آنان که به این معجزه و داستان اصحاب کهف برخوردند، گفتند:

- بالای غارشان مسجدی می‌سازیم! (۱)

تفصیل داستان اصحاب کهف و معرفی آن‌ها

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ...» (۹ / کهف)

از این‌جا تفصیل نکات مهم داستان اصحاب کهف در قرآن کریم شروع می‌شود و در مرحله اول به معرفی افرادی می‌پردازد که به غار پناهنده شدند، و می‌فرماید که

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۰.

تفصیل داستان اصحاب کهف و معرفی آن‌ها (۷۱)

آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمانی آورده بودند که مورد رضایت خدا بوده و خداوند تعالی بر ایمان آنان با همین ذکر مهر تأیید زده است:

«آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند،

و ما بر هدایتشان افزودیم!»

هدایت بعد از اصل ایمان، ملازم به ارتقاء درجه ایمانی است که باعث می‌شود انسان به سوی هر چیزی که منتهی به خشنودی خداست، هدایت گردد.

قرآن مجید در آیه ۲۸ سوره حدید می‌فرماید:
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید،
 و به رسول او ایمان آورید،
 تا از رحمت خود دو چندان به شما بدهد،
 (۷۲) اصحاب کَهِف و لَقْمَانِ حَكِيم
 و به شما نوری ارزانی دارد که با آن نور آمد و شد کنید!»

قیام جوانان در راه خدا و نهضت آن‌ها

دلیل پناهنده شدن جوانان مؤمن به غار را خداوند در سه آیه از قرآن بیان می‌کند، وقتی که آن‌ها علیه بت پرستی زمان خود قیام کردند و با آن به مبارزه برخاستند و گفتند:
 - پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است!
 ما به غیر او اله دیگری نمی‌خوانیم،
 چه اگر بخوانیم در این هنگام از راه حق تجاوز کرده‌ایم،
 بین که مردم ما چگونه غیر خدا، خدایانی گرفته‌اند!
 قیام جوانان در راه خدا و نهضت آن‌ها (۷۳)

اینان اگر دلیل قاطعی بر ربوبیت ایشان نیاورند، ستم‌کارترین مردمند!
 زیرا ستم‌کارتر از کسی که بر خدا دروغ و افتراء بنهد، کیست؟
 این قسمت از گفت‌گوی جوانان قبل از پناهنده شدن به غار مملو از حکمت و فهم است. در این فراز از گفت‌گوهای خود خواسته‌اند ربوبیت ارباب بت‌ها از ملائکه و جن و مصلحین بشر را که فلسفه دو خدائی، الوهیت بر آن‌ها قائل بود، باطل سازند، نه ربوبیت خود بت‌ها را که مثنی مجسمه و تصویری از آن ارباب و خدایان است...
 با نکاتی که از آیه فهمیده می‌شود، معلوم است که جوانان مزبور مردمی عالم و خدانشناس و دارای بصیرت بوده‌اند، و وعده خدای تعالی که درباره‌شان فرمود: «هدایت آنان را زیاد کردیم!» در حقیقت عملی شده بود.

در کلام آن‌ها علیرغم اختصارش، قیودی وجود دارد که از تفصیل
 (۷۴) اصحاب کَهِف و لَقْمَانِ حَكِيم

نهضت آنان و جزئیات آن در ابتداء امر خبر می‌دهد.

عبارت «وَ رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ» (۱۴ / کَهِف) فهمیده می‌شود که گفتار خود را به عنوان «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱۴ / کَهِف) از مشرکین پنهان نمی‌داشتند، بلکه به‌طور علنی در میان آنان می‌گفتند، و به طرز می‌گفتند که دل شیر در آن آب می‌شد، و از وحشت دل‌ها به لرزه درمی‌آمد و پوست بدن‌ها جمع می‌شد.

این اظهارات را در میان جمع دشمنان می‌کردند و می‌دانستند که دنبال اظهاراتشان خون‌ریزی و عذاب و شکنجه در کار است!

شروع قیام از مجلس حکمران و آغاز اعتزال

شروع قیام از مجلس حکمران و آغاز اعتزال (۷۵)

از قید «اِذْ قَامُوا فَقَالُوا» (۱۴ / کَهِف) استفاده می‌شود که این عده از جوانان در ابتداء محفلی داشتند که دستور به عبادت و پرستش

بت‌ها از آن‌جا صادر می‌شد، و اعضاء آن محفل ایشان را مجبور به بت‌پرستی می‌نمودند، و از عبادت خدای تعالی باز می‌داشتند. و حتی از آن استفاده می‌شود که خداپرستان را شکنجه و آزار هم می‌کردند و می‌کشتند و عذاب می‌دادند. حال این مجلس، مجلس سلطان بود یا مجلسی که از وزرای سلطان تشکیل می‌شده، و یا مجلسی عمومی بوده است، در هر صورت، این چند جوان بر می‌خیزند و علناً مخالفت خود را اعلام می‌دارند و از آن مجلس بیرون می‌آیند، و از مردم شهر کناره می‌گیرند. در حالی این قیام را کرده‌اند که در خطر عظیمی بودند و از هر سو مردم به ایشان حمله‌ور شده بودند، چون در آیه شریفه دارد که به غار پناهنده شدند -

(۷۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

«چون از ایشان و از آن‌چه که به غیر خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کردید به غار پناهنده شوید!»

شخصیت‌های ممتاز اصحاب کهف

مطلب بالا مؤید روایاتی است که درباره داستان اصحاب کهف آمده که اصلاً شش نفر آنان جزو خواص سلطان بودند، و شاه در امور خود با آنان مشورت می‌کرده است، و همان‌ها بودند که از مجلس شاه برخاسته و اعلان اعتقاد به توحید نموده و هر شریکی را غیر از خدا نفی کرده‌اند.

برخی روایات می‌گویند که اصحاب کهف ایمان خود را پنهان می‌داشتند و با تقیه

شخصیت‌های ممتاز اصحاب کهف (۷۷)

رفتار می‌کردند. البته ممکن است عمری این چنین به سر برده باشند و سپس به‌طور ناگهانی تقیه را شکسته و ایمان به توحید را اعلام و علنی کرده و از مردم خود کناره‌گیری نمودند و دیگر مجالی برایشان نمانده که تظاهر به ایمان بکنند! (۱)

اسامی اصحاب کهف در روایات

در روایات اسلامی، در یک روایت از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که اسامی اصحاب کهف به شرح زیر بوده است:

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۶۶.

(۷۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

۱- یملیخا ۲- کمیلینا ۳- مسلینا

این سه نفر اصحاب دست راست پادشاه زمان خود بودند.

۴- منوش ۵- دبرنوش ۶- شاذنوش

این سه نفر نیز اصحاب دست چپ شاه بودند، و پادشاه همواره با این شش نفر مشورت می‌کرده است.

۷- هفتمی اصحاب کهف همان چوپان بوده که اسمش در این روایت نیامده، ولی اسم سگ او «قَطْمیر» معرفی شده است.

در کتاب «بحر» آمده که اسامی اصحاب کهف عجمی، یعنی غیر عربی بوده است که نه شکل معینی داشته و نه نقطه می‌خورده است، و اضافه می‌کند که سند روایات در شناختن اسامی آن‌ها ضعیف است، و حافظ بن حجر در شرح «بخاری» نوشته

اسامی اصحاب کهف در روایات (۷۹)

که گفت‌گو درباره اسامی اصحاب کهف بسیار است که هیچ‌یک هم مضبوط و مستند و قابل اعتماد نیست.

این را هم باید خاطر نشان سازیم که روایات در داستان اصحاب کهف به‌طوری که علمای غرب آن‌ها را خلاصه نموده‌اند چهار دسته‌اند که در اصل قصه متفق و در جزئیات آن اختلاف دارند:

۱- روایات سریانی، که به زبان سریانی ضبط شده و از همه قدیم تر آن‌ها روایتی است که James of Sarung متوفی سال ۵۲۱ میلادی آورده است. ۲- روایت یونانی، داستان سندش به قرن دهم میلادی و به شخصی به نام Symeon Meta Phrastos منتهی می‌شود.

۳- روایت لاتینی، داستان از روایت سریانی آن به وسیله Gregory of Tours

(۸۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

گرفته شده است.

۴- روایت اسلامی، که آن‌ها نیز به همان روایت سریانی منتهی می‌شوند.

البته روایات دیگری در متون تاریخی قبطی‌ها و حبشی‌ها و ارمنی‌ها نیز هست که همه آن‌ها به همان اصل سریانی برمی‌گردد. اسامی اصحاب کهف در روایات اسلامی از روایت دیگران گرفته شده و چنان‌که Gregory گفته بعضی از این اسامی، اسامی قبل از متدین شدن ایشان بوده است، یعنی قبل از این که به دین خدا که آن روز دین مسیح بوده درآیند و غسل تعمید کنند. البته بعضی نظرشان این است که اسامی عربی از قبطی گرفته شده و قبطی هم از سریانی گرفته است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۳۲.

اسامی اصحاب کهف در روایات (۸۱)

رفتن به غار و کیفیت خواب اصحاب کهف

«وَإِذِ اغْتَرَفْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ...» (۱۶ / کهف)

این آیه فراز دوم از محاوره آنان را بعد از بیرون شدن از میانه مردم و اعتراضشان از آنان و از خدایانشان، حکایت می‌کند، که بعضی از ایشان پیشنهاد کرده‌اند که داخل غار شوند و خود را از دشمنان دین پنهان کنند. این که این پیشنهاد خود الهامی الهی بود که به دل آنان انداخت که اگر چنین کنند خداوند به لطف و رحمت خود با آنان معامله

(۸۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

می‌کند و راهی که منتهی به نجاتشان از زورگویی‌های قوم و ستم‌های ایشان باشد، پیش پایشان می‌گذارد.

این برداشت از صحبت آنان است که به‌طور جزم گفتند:

«پس جای گیرید در آن غار،

تا بگستراند برای شما پروردگارتان از رحمتش،

و آماده کند برای شما از کارت‌ان مایه انتفاع را!»

و نگفتند که امید است پروردگارتان چنین کند، و یا شاید پروردگارتان چنین کند. و این دو مژده که بدان ملهم شدند، یعنی نشر رحمت و تهیه مرفق، همان دو خواهشی بود که بعد از دخول در کهف از درگاه خدای خود نمودند، و به حکایت قرآن کریم گفتند:

- پروردگار ما، از جانب خود رحمتی بر ما عطا کن،

رفتن به غار و کیفیت خواب اصحاب کهف (۸۳)

و برای ما در کارمان رشدی مهیا کن!

موقعیت جغرافیائی غار

آیه زیر وضعیت غار اصحاب كهف و موقعیت جغرافیائی آن را و منزل کردن ایشان را در آن مجسم می‌سازد، و می‌فهماند که اصحاب كهف در غار در آن روزگاری که آنجا بودند چه حال و وضعی داشتند، و وقتی به خواب رفتند، چگونه بودند:

«و خورشید را بینی که چون برآید،

از غارشان به طرف راست مایل شود،

و چون فرو رود به جانب چپ بگردد،

(۸۴) اصحاب كهف و لقمان حكيم

و ایشان در فراخنا و قسمت بلندی غارند....»

آیه شریفه فوق محل غار را وصف و تعریف می‌کند و می‌فهماند که اصحاب كهف بعد از به خواب رفتن چه وضعی داشتند. و اما این که چطور شد که به خواب رفتند، و چقدر خوابشان طول کشید، بیان نکرده است، و اکتفا به همان اشاراتی کرده که در آیات قبل بود.

- شرح آیه فوق این است که:

- تو می‌بینی، و هر بیننده‌ای هم که فرض شود از کار آنان خبر داشته باشد، می‌بیند آفتاب را که وقتی طلوع می‌کند از طرف غار آنان، به دست راست متمایل می‌شود، و در نتیجه نورش به داخل غار می‌افتد، و وقتی غروب می‌کند، طرف دست چپ غار را قطع می‌کند، در نتیجه شعاعش به داخل غار می‌افتد، و اصحاب غار در فضای وسیع

موقعیت جغرافیائی غار (۸۵)

غار قرار دارند که آفتاب به آنان نمی‌رسد.

وضع قرار گرفتن غار نسبت به آفتاب

خداوند سبحان با همین بیان کوتاه این معانی را فهمانده که:

- اولاً، غار اصحاب كهف شرقی و غربی قرار نگرفته بود که از شعاع آفتاب فقط یک وعده استفاده کند، صبح یا بعد از ظهر، بلکه ساختمانش قطبی بوده، یعنی درب غار به طرف قطب جنوب است که هم در هنگام طلوع و هم در هنگام غروب، شعاع آفتاب به داخل آن می‌تابیده است.

- ثانیاً، آفتاب به خود آنان نمی‌تابیده، چون از درب غار دور بودند، و در فضای

(۸۶) اصحاب كهف و لقمان حكيم

وسیع غار قرار گرفته بودند، و خداوند متعال بدین وسیله از حرارت آفتاب و دگرگون شدن رنگ و رویشان و پوشیدن لباس‌هایشان حفظ فرموده است.

- ثالثاً، در خواب هم راحت بودند، زیرا هوای خوابگاهشان حبس نبوده است، و همواره هوا در فضای غار از طرف شرق و غرب جریان داشته، و اصحاب غار هم در گذرگاه این گردش هوا قرار داشته‌اند.

اختلاف نظر در موقعیت غار

برخی از مفسرین گفته‌اند که درب غار رو به روی قطب شمال بوده، که هم جهت با ستاره‌های بنات‌النعش است، و قهرا دست راست آن به طرف مغرب نگاه می‌کند و شعاع

اختلاف نظر در موقعیت غار (۸۷)

آفتاب در هنگام طلوع بدان جا می‌افتد، و طرف چپش به مشرق نگاه می‌کند، و آفتاب در هنگام غروبش بدان جا می‌تابد. البته این در صورتی صحیح است که مقصود از طرف راست و چپ غار برای کسی باشد که می‌خواهد وارد غار شود، نه کسی که داخل غار است، ولی به‌طور کلی در مورد خانه و غار دست راست و چپ کسی را در نظر می‌گیرند که از آن خارج می‌شود. به نظر می‌رسد که مفسرین مزبور این حرف را به اعتبار شهرت این مطلب گفته‌اند که معروف بوده غار اصحاب کهف همان غاری است که در شهر «افسوس» از شهرهای روم شرقی قرار دارد، و آن غار دهانه‌اش به طرف قطب شمال است و کمی متمایل به طرف مشرق.

بنابراین غار اصحاب کهف با توصیفی که قرآن مجید از آن کرده از لحاظ جغرافیائی جنوبی بوده است.

(۸۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

البته وضعی که قرآن توصیف می‌کند اصحاب کهف به خود گرفتند، از عنایت الهی و لطف او نسبت به ایشان بوده است، تا به همین حالت ایشان را زنده نگه‌دارد تا وقتی که منظور بوده به سر رسد، لذا دنبال آیه فرمود:

ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ! (۱۷ / کهف)

خواب با چشمان باز و جابه‌جائی بدن‌ها

از این آیه که فرمود: «چنان بودند که بیدارشان پنداشتی، ولی خفتگان بودند»، برمی‌آید که اصحاب کهف در حال خواب چشمانشان باز بوده است.

و از آیه «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْاَئْمِنِ وَ ذَاتَ الشُّمَالِ...» (۱۸ / کهف) برمی‌آید که آن‌ها را

خواب با چشمان باز و جابه‌جائی بدن‌ها (۸۹)

یک بار از طرف شانه چپ به راست، و بار دیگر از راست به چپ برمی‌گرداندند، تا بدن‌هایشان که به زمین چسبیده بود، نپوسد، و زمین لباس‌ها و بدن‌هایشان را نخورد، و قوای بدنشان در اثر رکود و بی‌حرکتی در مدتی طولانی از کار نیفتد. خدای تعالی در این آیه این برگرداندن را به عوامل خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «ما برمی‌گرداندیم آن‌ها را به پهلو و چپ و راست.»

محل خواب سگ

درباره محل خواب سگ آیه قرآن مجید چنین حکایت می‌کند:

«سگشان بر آستانه غار بازوهای خود را گشوده بود.»

یعنی اصحاب کهف که وضع‌شان را در بالا شرح دادیم در حالی آن وضع را داشتند

(۹۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

که سگشان ذراع دست خود را روی زمین ولو کرده بود. این آیه نشان می‌دهد که سگ اصحاب کهف همراه آن‌ها در غار بوده، و مادام که آنان در غار بودند، آن حیوان نیز با آنان بوده است.

ترسناک بودن قیافه اصحاب کهف در خواب

در تعریف قیافه ظاهری اصحاب کهف در موقع خوابشان قرآن می‌فرماید:

«اگر ایشان را بدیدی به فرار از آن‌ها روی برتافتی،

و از ترس آکنده می‌شدی!»

این جمله خبر می‌دهد که وضع اصحاب کهف در همین حالی که به خواب رفته بودند

ترسناک بودن قیافه اصحاب کهف در خواب (۹۱)

آنقدر وحشت‌ناک بود که اگر کسی از نزدیک ایشان را می‌دید از ترس و از خطری که از ایشان احساس می‌کرد پابه فرار می‌گذاشت، تا خود را از مکره‌ی که گفتیم از ناحیه آن‌ها احساس می‌کرد، دور بدارد. خلاصه قلب آدمی از دیدن آنان سرشار از

وحشت و ترس می‌گشت، و از قلب به تمامی سراسر وجود انسان دویده و همه سراپای او را پر از رعب و وحشت می‌کرد. (۱)

تحلیل فرازهای اصلی داستان

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۶۶.

(۹۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

«اذْ أَوْى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا اتِّنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً...»

«وقتی آن جوانان به غار رفتند، گفتند:

پروردگارا! ما را از نزد خویش رحمتی عطا فرما، و برای ما در کارمان رشدی و راه نجاتی عنایت کن!» (۱۰ / کهف)

این جوانان از دعائی که کرده‌اند معلوم می‌شود آن‌ها درماندگی و ناتوانی خود را مشاهده کرده و مضطر شده‌اند، و به درگاه خدای تعالی روی آورده‌اند.

این نحوه دعا کردن وقتی است که مضطر شدن و از همه کس و همه چیز ناامید شدن به شخص روی می‌آورد. عبارت «مِنْ لَدُنْكَ - از جانب خودت»، را به کار می‌برد، چه اگر دستشان از هر چاره‌ای قطع نشده بود و یأس و نومیدی از هر طرف احاطه‌شان نکرده

تحلیل فرازهای اصلی داستان (۹۳)

بود، رحمتی را که درخواست کردند مقید به قید «از ناحیه خودت»، نمی‌کردند، بلکه مانند سایر دعاهائی که قرآن مجید نقل

فرموده، می‌گفتند: «اتِّنَا رَحْمَةً!» پس مراد به «رحمت مسئوله» تأیید الهی بوده در جائی که مؤیدی غیر او نیست!

از عبارت «أَمْرِنَا» وضع خوشان را نشان می‌دهند که به خاطر همان وضع از میان قوم خود بیرون آمده و فرار کرده‌اند. حتما آن قوم

در تجسس مردم با ایمان بوده‌اند تا هر جا یافتند به قتل برسانند، و یا بر پرستش غیر خدا مجبورشان کنند. و این عده به غار پناهنده

شدند در حالی که نمی‌دانستند سرانجام کارشان به کجا می‌کشد، و چه بر سرشان می‌آید، و غیر از پناهندگی به غار هیچ راه نجات

دیگری نداشتند.

از همین جا معلوم می‌شود که وقتی در دعای خود گفتند: «خدایا در امر ما رشدی بنما!» همان راه یافتن و اهتداء به روزنه نجات

منظورشان بوده است.

(۹۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

آیه بعدی داستان را چنین توصیف می‌کند:

«پس در آن غار سال‌های معدود به خوابشان بردیم.»

از نحوه بیان داستان و عبارات به کار رفته می‌توان به نوعی که به خواب رفته‌اند و شرایط آن پی برد.

خداوند تعالی می‌فرماید: «فَضَّرَبْنَا عَلَىٰ أذَانِهِمْ - به گوش‌های آنان زدیم.» (۱۱ / کهف) یعنی ما خواب را بر گوش‌های آنان مسلط

کردیم. این تعبیر نهایت درجه فصاحت را دارد. منی دیگری هم می‌توان کرد، و آن این است که مقصود از زدن بر گوش اشاره به

آن رفتاری باشد که مادران هنگام خواباندن بچه‌های خود انجام می‌دهند و با کف دست یا با سر انگشت به‌طور آرام به گوش بچه

می‌زند تا حواسش از همه جا جمع شده و متمرکز شود، و بدین وسیله خوابش ببرد.

تحلیل فرازهای اصلی داستان (۹۵)

پس جمله نام‌برده کنایه از این است که خدای تعالی با شفقت و مدارا آنان را به خواب برد همان‌طور که مادر با بچه شیرخوار خود عمل می‌کند.

در این عبارت خداوند تعالی می‌فرماید: «سِنِينَ عَدَا» (۱۱ / کهف) که به تعبیر برخی به معنی «سال‌های دارای عدد» است. برخی دیگر آن را به منظور کثرت سال‌ها تعبیر کرده‌اند، یعنی سال‌های بسیار آن‌ها به خواب رفتند. چه بسا عنایت در این توصیف به این بوده که کمی مقدار سال‌ها را برساند، چون هر چیزی وقتی زیاد شد دیگر قابل شمردن نیست، و عادتاً آن را نمی‌شمارند. پس این که خدای تعالی فرمود: «سال‌های معدود» یعنی اندک قابل شمارش، مانند آن‌چه در داستان یوسف فرمود: «دَرَاهِم مَعْدُود».

اگر منظور از این توصیف به اندک باشد مناسب سیاق نیز می‌باشد زیرا قبلاً فرمود

(۹۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

که سرگذشت اصحاب کهف امر عجیبی نیست!

از معنای آیه روشن است که اصحاب کهف در این مدت طولانی در خواب بوده‌اند نه این که مرده باشند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«آن‌گاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدام یک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده‌اند بهتر می‌شمارند؟»

معنای هر سه آیه ذکر شده در بالا چنین است:

- وقتی جوانان در غار جا گرفتند، از پروردگار خود در همان موقع درخواست کردند که پروردگارا به ما از ناحیه خودت رحمتی

عطا کن که ما را به سوی راه نجاتمان هدایت کند، خدا هم ایشان را سال‌های معدودی در غار خوابانید، و آن‌گاه

تحلیل فرازهای اصلی داستان (۹۷)

بیدارشان کرد تا معلوم شود کدام یک از دو طایفه مدت خواب خود را می‌داند، و آن را شمرده است.

(منظور از دو طایفه از همان اصحاب کهف است که با هم اختلاف کردند که چه قدر خوابیده‌اند.)

این آیات سه‌گانه به طوری که ملاحظه می‌شود اجمال داستان اصحاب کهف را یادآوری نموده است، و تنها جهت آیت بودن آن را و غرابت امر ایشان را بیان می‌کند.

آیه اولی اشاره می‌کند که چگونه به غار در آمدند، و در خواست راه نجات کردند.

آیه دومی به خواب رفتن آنان را در سال‌های معدود بیان کرده است.

آیه سومی به بیدار شدن و اختلافشان در مقدار زمانی که خوابیدند اشاره نموده است. پس اجمال این قصه سه رکن دارد، که هر یک از آیات سه‌گانه یکی را بیان کرده

(۹۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

است، و بر همین منوال آیات بعدی که تفصیل داستان را بیان می‌کنند، جریان دارند جز این که آن آیات مطلب دیگری را هم اضافه می‌کنند و آن پاره‌ای از جزئیات است که پس از علنی شدن داستان ایشان رخ داده است.

هدف از به خواب کردن اصحاب کهف این بوده که وقتی بیدار می‌شوند اختلاف کنند و معلوم شود آیا به ذهن فردی از آنان می‌رسد که چه قدر خوابیده‌اند یا نه؟

این مطلب را آیه: «وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَشَأَنُوا بِبَيْنِهِمْ...» ایفاد می‌کند که فرموده است - و بدین ترتیب بیدارشان کردیم تا

بین خودشان سؤال کنند که ...! (۱)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۵۹.

تحلیل فرازهای اصلی داستان (۹۹)

هدف از خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ...» (۱۹/کهف)

این آیه بیدار کردن اصحاب کهف را بیان می‌کند و می‌فرماید: همان‌طوری که آن‌ها را روزگاری طولانی به آن صورت عجیب و مدهش، که خود یکی از آیات ما به شمار می‌رود، خوابانیدیم، همان‌طور هم ایشان را مبعوث می‌کنیم و بیدار می‌سازیم، تا از یکدیگر پرسش کنند!

این تشبیه، و همچنین این که پرسش کردن از یک دیگر را هدف بیدار کردن قرار داده، با در نظر گرفتن دعائی که در هنگام ورودشان به غار کردند و بلافاصله به خواب (۱۰۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

رفتند، خود دلیل بر این است که اصحاب کهف برای این از خواب بیدار شدند که پس از پرسش از یک دیگر حقیقت امر برایشان مکتشف گردد.

اصولاً به خواب رفتن اصحاب کهف در این مدت طولانی برای همین منظور بوده است.

اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر اجتماعشان استیلا یافته بود و باطل در میان آنان غلبه کرده بود، و زورگوئی اقویا از هر سو مردم را احاطه کرده و سپاه یأس و نومیدی از ظهور کلمه حق، و آزاد شدن اهل دین، بر دل‌های آنان یورش برده بود، و حوصله‌ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سرآمده بود، و می‌خواستند دچار شک و تردید شوند، که خدای تعالی نجاتشان داد، و بعد از آن که وارد غار شدند از خدا درخواست رحمتی از جانب او کردند و اهتدائی آماده نسبت به امر خود خواستند که هر چه زودتر از این دو دلی و سرگردانی

هدف از خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف (۱۰۱)

نجات یابند و خداوند هم دعایشان را مستجاب کرد، و این‌طور هدایتشان نمود!

هم‌چنان که آن شخص را که از خرابه دهی می‌گذشت و ناگهان این سؤال به نظرش رسید که آیا خدای تعالی بار دیگر اینان را زنده می‌کند؟ و آیا چنین چیزی ممکن است؟

خدای تعالی برای این که از آن سرگردانی نجاتش بخشد، او را برای صد سال بمیراند و مجدداً زنده‌اش کرد.

دولت حق چگونه ظاهر می‌شود؟

از آنجائی که این پندار (که دیگر حق ظاهر شدنی نیست)، در نظر اصحاب کهف قوت گرفت، و از زوال غلبه باطل مأیوس شدند، خداوند متعال سال‌های متمادی به

(۱۰۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

خوابشان برد و آن‌گاه بیدارشان کرد تا از یک‌دیگر پرسند که چقدر خوابیده‌ایم...؟ یکی بگوید: یک روز، و دیگری بگوید: پاره‌ای از یک روز!

آن‌گاه پیرامون خود نگرسته و ببینند اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده و اندک اندک بفهمند که صدها سال است که به

خواب رفته‌اند، و این چند صدسال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا پاره‌ای از یک روز می‌آید، و از همین جا که طول عمر دنیا، و با قلیل بودن آن، چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند، و این خدای سبحان است که زمینی‌ها را زینت زمین کرده، و دل‌های آدمیان را مجذوب آن‌ها ساخته و قرن‌ها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند، و دنیا جز این ستمی ندارد که طالبان خود را با زیور و زر بفریبد، و آن‌ها که پیرو هوی و هوسند، و دل به زندگی زمینی داده‌اند، گول بزنند!

دولت حق چگونه ظاهر می‌شود؟ (۱۰۳)

و این خود حقیقتی است که لایزال برای انسان‌ها، هر وقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن می‌شود، و می‌فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن حوادث شیرین و تلخی را که دیده، گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده است. او مشاهده می‌کند که گویا همین دیروز بوده که درست زبان باز نکرده بود!

چیزی که هست، مستی هوی و هوس و سرگرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی‌گذارد آنان متوجه حق گردند، و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند!

لکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواعل دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی‌کند، و این دنیا و زرق و برق آن آدمی را از دیدن حق باز نمی‌دارد، و آن روز مرگ است، هم چنان که علی علیه‌السلام فرموده:

- مردم در خوابند تا بمیرند،

(۱۰۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

- وقتی مردند بیدار می‌شوند!

روز دیگری نیز هست که خداوند سبحان در آن روز بساط دنیا و زندگی‌اش را بر می‌چیند و با فرمان قضاءش بشر را به سوی انقراض سوق می‌دهد.

بنابراین معلوم می‌شود که چرا «پرسش بین خود» هدف از بیدار شدن آنان قرار گرفته است!

اولین سؤال: چه قدر خوابیده‌ایم؟

قرآن مجید لحظه بیدار شدن اصحاب کهف را چنین تعریف می‌کند:

«یک نفر از ایشان گفت: چه قدر خوابیده‌ایم؟»

اولین سؤال: چه قدر خوابیده‌ایم؟ (۱۰۵)

این عبارت نشان می‌دهد که یک نفر از ایشان بوده که از دیگران از مدت اقامت در غار پرسیده که چه قدر خوابیده‌ایم؟ و از آن برمی‌آید که گویا سائل خودش احساس طولانی بودن مدت خواب را کرده بود، چون آن کسالتی که معمولاً بعد از خواب‌های طولانی برای آدم دست می‌دهد در خود دیده، و لذا حداقل به شک افتاده و پرسیده که - چه قدر خوابیده‌ایم!

در جواب او مردد شدند و گفتند:

- یک روز یا قسمتی از روز!

گویا این تردیدی که در جواب از خود قائل شدند، بدین جهت بود که دیده‌اند جای آفتاب تغییر کرده است. مثلاً اگر صبح به خواب رفته بودند، وقتی بیدار شده‌اند دیده‌اند که آفتاب در وسط آسمان و یا اواخر آن است، و آن‌گاه شک کرده‌اند در این که در

این

(۱۰۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

بین شبی را هم در خواب گذرانده‌اند یا نه؟ تا در نتیجه خوابشان یک روز طول کشیده باشد، و یا چنین نبوده است؟ و در نتیجه پاره‌ای از روز را در خواب بوده‌اند. و بدین جهت جواب خود را با تردید دادند که یا یک روز در خواب بوده‌ایم و یا پاره‌ای از یک روز! به هر حال جوابی که دادند یک جواب است!

گفتند:

- پروردگار شما بهتر می‌داند که چه قدر خوابیده‌اید!

گویندگان جمله فوق در مقام معرفت و خداشناسی از گویندگان جمله «یک روز یا قسمتی از روز را خوابیده‌ایم» جلوتر بوده‌اند. مقصود آن‌ها از گفتن جمله «خدا می‌داند...» تنها اظهار ادب نبوده است، بلکه آن‌ها به یکی از معارف توحید آشنائی داشته‌اند و گر نه ممکن بود بگویند: «پروردگار ما بهتر می‌داند که چه قدر خوابیده‌ایم» آن وقت این اولین سؤال: چه قدر خوابیده‌ایم؟ (۱۰۷)

دسته آن عده‌ای نمی‌بودند که خدای تعالی درباره‌شان فرمود: «آنان را مبعوث کردیم تا بدانیم کدام طایفه بهتر تشخیص می‌دهند که چه قدر خوابیده‌اند!» برای این که صرف اظهار ادب ملازم با بهتر تشخیص دادن نیست، و اظهار ادب کردن غیر تشخیص دادن و گفتن است.

تعداد نفرات اصحاب کهف

از گفت گوئی که قرآن از اصحاب کهف بعد از بیدار شدن نقل می‌کند، استفاده می‌شود که اصحاب کهف هفت نفر یا بیشتر بوده‌اند، نه کم‌تر، زیرا در حکایت گفت گوی ایشان یک‌جا تعبیر به «گفت» آمده و دو جا به «گفتند» و چون کم‌ترین عدد جمع در عربی سه است، در نتیجه عددشان از هفت کم‌تر نبوده است، و حداقل در گفت گوی فوق سه نفر سؤال کرده‌اند و سه نفر جواب داده‌اند، و

(۱۰۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

یک نفر هم که به «گفت» تعبیر شده، صاحب کلام «یکی از آن‌ها گفت»، می‌باشد. (۱)

اولین اقدام بعد از بیداری

«فَابْتَئُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ...» (۱۹ / کهف)

آیه فوق ادامه گفت گوی بین اصحاب کهف است که بالاخره پیشنهاد می‌شود که یک نفر را به شهر بفرستند تا طعامی برایشان بخرد و غذائی تهیه کند و تأکید کردند که سعی کند از اهل شهر از کسی که طعام بهتر و پاکیزه‌تر دارد بخرد و بیاورد!

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۷۷.

اولین اقدام بعد از بیداری (۱۰۹)

گفتند شخصی که فرستاده می‌شود، باید در رفتار و معامله کردن با اهل شهر بسیار دقت کند تا هیچ گونه خصومتی یا نزاعی واقع نشود، که نتیجه‌اش این شود که مردم از راز ما و حال ما سر درآورند، و آن وقت بریزند به سرما و بر آن چه که می‌خواهند ظفر می‌بایند.

چون اصحاب کهف قبلاً مردمانی نیرومند و متنفذ بودند و الان فراری هستند و خود را پنهان کرده‌اند، لذا سفارش می‌کنند که چون ما مردمی سرشناس هستیم سعی کن کسی از مخفی گاه ما خبردار نشود و گر نه می‌ریزند و ما را سنگ‌سار می‌کنند!

این که فرمود «سنگ‌سار می‌کنند» معنایش کشتن با سنگ است، که بدترین کشتن‌هاست، زیرا علاوه بر کشتن منفوریت و

مطروذیت کشته را هم همراه دارد. و در این که خصوص رجم را از میان همه اقسام قتل اختیار نمود، خود مشعر بر این است که (۱۱۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

اهل شهر عموماً با اصحاب کهف دشمنی داشتند، زیرا اینان از دین آنان بیرون آمده‌اند با حرص عجیبی می‌خواهند با ریختن خون ایشان دین خود را یاری کنند. بنابراین اگر دستشان به ایشان برسد بی‌درنگ خونشان را می‌ریزند، و چون همه افراد می‌خواهند در این کار شرکت جویند، لاجرم جز با سنگ‌سار کردن این غرض میسر نمی‌شود.

ترس از اعاده به کیش بت‌پرستی

گوینده بعد از آن که از سنگ‌سار شدن به وسیله کفار سخن گفت، اضافه کرد که: «و یا مجدداً شما را به کیش خود برمی‌گردانند!»

برداشتی که اصحاب کهف کردند طوری نبوده که مردم دست از سر آنان بردارند و

ترس از اعاده به کیش بت‌پرستی (۱۱۱)

یا به صرف ادعای این که گویند ما از دین توحید دست برداشته‌ایم از ایشان بپذیرند و جرمشان را ببخشند، بلکه به خاطر این که جرمشان تظاهر به دین توحید و خروج از کیش بت‌پرستی بود، و علناً بت‌پرستی را موهوم و افتراء بر خدا معرفی می‌کردند، عادتاً نباید به صرف اعتراف به بت‌پرستی قناعت کنند، بلکه باید آن‌قدر تعقیبشان کنند و رفتارشان را زیر نظر بگیرند تا نسبت به صدق دعوی‌شان اطمینان پیدا کنند و قهراً یک بت‌پرست شده و آداب آن‌ها را انجام دهند، و از انجام مراسم و شرایع دین الهی محروم شوند!

ترس اصحاب کهف با عبارت «آن وقت دیگر هرگز رستگار نخواهید شد!» کاملاً مشخص می‌گردد که به چه دلیل این همه پافشاری در احتیاط از مقابله با مردم داشتند، چون این برگشت به شهر برای خرید غذا احتمال داشت آن‌ها را لو دهد، و دانسته و (۱۱۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

فهمیده خود را در معرض کفر قرار دهند، که این از نظر خدای تعالی بخشودنی نیست. اگر آن‌ها خود را به مردم عرضه می‌کردند، و یا آن‌ها را به نحوی به مخفی‌گاه خود راهنمایی می‌کردند خود را به اختیار گرفتار کفر و شرک می‌کردند، و عذرشان موجه نمی‌شد، و خداوند آن‌ها را نمی‌بخشید!

تحلیلی از شخصیت معنوی اصحاب کهف

سیاق محاوره‌ای که قرآن مجید از اصحاب کهف حکایت کرده، سیاق عجیبی است، که بر کمال محبت آن‌ها نسبت به یک‌دیگر در راه خدا، و برادری‌شان در دین، و برابری‌شان در بین خود، و خیرخواهی و شفقت‌شان نسبت به هم، اشعار دارد! اشاره تحلیلی از شخصیت معنوی اصحاب کهف (۱۱۳)

آن عده از اصحاب بر این حقیقت که: «پروردگارتان اعلم است بر مدت خواب شما!»

بر موقفی از توحید اشاره می‌کند که نسبت به صاحبان گفتار:

«خوابیدیم یک‌روز یا پاره‌ای از روز!»

رفیع‌تر و کامل‌تر است.

اما برادری و برابری‌شان از این جا فهمیده می‌شود که یکی از ایشان وقتی می‌خواهد پیشنهاد دهد که کسی را بفرستیم به شهر، به یکی از رفقایش نمی‌گوید، تو برخیز و برو! بلکه می‌گوید: یکی را بفرستید به شهر... و نیز نگفت که فلان شخص بخصوص را

بفرستید!

وقتی صحبت از پول کرد نگفت «پولمان را»، یا از «پولمان» به او بدهید برود، بلکه گفت: «پولتان را بدهید به یک نفرتان»، و ورق پول را به همه نسبت داد.

(۱۱۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

همه این‌ها مراتب اخوت و برابری و ادب آنان را می‌رساند.

مراتب خیرخواهی آنان نسبت به یک‌دیگر را آیه «دقت کنید که چه کسی غذای پاکیزه‌تر دارد»، می‌رساند و جمله «اگر آن‌ها بر شما دست‌یابی داشته باشند»، شفقت و مهربانی آنان را نسبت به یک‌دیگر می‌رساند، که چه قدر نسبت به نفوسی که دارای ایمان بودند، و برای آن نفوس ارزش قائل بودند.

چگونه راز اصحاب کهف با پول عتیقه فاش شد؟

اشاره قرآن مجید به «پول» در آیه «یکی‌شان را با این پول به شهر بفرستید تا...» بعید نیست برای این بوده که ما بدانیم جهت بیرون افتادن راز آن‌ها همان پول بوده است، چون وقتی فرستاده آنان پول را در آورد تا به فروشنده مواد غذایی بدهد، فروشنده دید چگونه راز اصحاب کهف با پول عتیقه فاش شد؟ (۱۱۵)

که سکه‌ای است قدیمی و مربوط به سیصد سال قبل.

در آیات این داستان غیر از این پول چیز دیگری باعث کشف این راز معرفی نشده است. قرآن مجید در ادامه آیات می‌فرماید:

- این چنین ایشان را بر مخفی گاه آنان واقف ساختیم، (بدون این که خودشان در جست‌جوی آنان باشند)، تا بدانند که وعده خدا حق است، و در رستاخیز تردیدی نیست. وقتی که میان خویش در کار آنان مناقشه می‌کردند، گفتند:

- بر غار آن‌ها بنائی بسازید! پروردگار به کارشان داناتر است.

و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند:

- بر غار آن‌ها مسجدی خواهیم ساخت!

(۱۱۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آن‌ها

بعد از آن که فرستاده اصحاب کهف به شهر آمد و اوضاع و احوال شهر را دگرگون یافت و فهمید که سه قرن از خواب رفتن آن‌ها گذشته است، (البته این را نفهمید که دیگر شرک و بت‌پرستی بر مردم مسلط نیست، و زمام به دست دین توحید افتاده است)، لذا چیزی نگذشت که آوازه این مرد در شهر پیچید، و خبرش در همه جا منتشر شد، و مردم همه جمع شدند و به طرف غار هجوم و ازدحام آوردند، و دور اصحاب کهف را گرفتند، و حال و خبر می‌پرسیدند.

بعد از آن که دلالت الهیه و حجت او به دست آمد، خداوند همه‌شان را قبض روح کرد، پس، بعد از بیدار شدن بیش از چند ساعت زنده نماندند.

مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آن‌ها (۱۱۷)

این قدر زنده بودند تا شبهه‌های مردم در امر قیامت برطرف گردد، بعد از آن همه مردند، و مردم گفتند: بنائی بر غار آنان بسازید، که پروردگارشان اعلم است! از این که گفتند: «پروردگارشان اعلم است!» اشاره است که این که جمعیت وقتی آنان

را در غار دیدند باز بین خود اختلاف کردند و اختلافشان هر چه بود بر سر امری مربوط به اصحاب کهف بود، زیرا کلام، کلام کسی است که از علم یافتن به حال آنان و کشف حقیقت حال مایوس باشد. گویا بعضی از دیدن آن صحنه شبهه‌شان نسبت به قیامت زایل گشته و آرامش خاطر یافتند، ولی بعض دیگر آن‌طور که باید و شاید قانع نشدند، لذا طرفین گفتند: بالاخره حرف ما یا حرف شما هر کدام که باشد بهتر است دیواری بر آنان بکشیم که مستور باشند، خدا به حال آنان آگاه‌تر است!

(۱۱۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

برخورد متفاوت موحدین و مشرکین در امر اصحاب کهف

خداوند تعالی می‌فرماید:

«مردم درباره قیامت اختلاف نموده و سرو صدا راه انداخته بودند، که ناگهان ایشان را از داستان اصحاب کهف مطلع ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است، و قیامت آمدنی است، و شکی در آن نیست، و لکن مشرکین با این که آیت الهی را دیدند، دست از انکار بر نداشتند و گفتند: - دیواری بر آنان بسازید تا مردم با آنان ارتباط پیدا نکنند، چه از امر آنان چیزی برای ما کشف نشد، و یقین پیدا نکردیم، پروردگار آنان به حال آنان داناتر است!

موحدین گفتند: - امر ایشان ظاهر شد و آیت آنان روشن گردید، و ما به همین آیت اکتفاء کرده و ایمان می‌آوریم و بر بالای غار آنان مسجدی می‌سازیم که هم مرگ اصحاب کهف و بنای مسجد یادبود آن‌ها (۱۱۹)

خدای سبحان در آن عبادت شود و هم تا آن مسجد هست نام اصحاب کهف هم زنده بماند، تا بدانند وعده خدا حق است، یعنی مسئله قیامت و معاد حق است!»

ارتباط موضوع خواب اصحاب کهف با موضوع قیامت

ارتباط خواب رفتن و بیدار شدن اصحاب کهف با مسئله قیامت از این جهت است که اصحاب کهف در عالم خواب جانشان از بدنشان کنده شد، و در این مدت طولانی مشاعرشان به کلی تعطیل گردید، و حواسشان از کار افتاد، و آثار زندگی و قوای بدنی همه از کار ایستادند، یعنی بدن‌ها دیگر نشو و نما پیدا نکرد و موی سر و رویشان و ناخن‌هایشان دیگر بلند نشد، و شکل و قیافه‌شان عوض نگردید، و اگر جوان بودند پیر (۱۲۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

نشدند، و اگر سالم بودند مریض نشدند، و ظاهر بدن‌ها و لباس‌هایشان پوسیده نشد، و آن وقت پس از روزگاری بس دراز به یک‌باره به حال اولیه که داخل غار شده بودند، برگشتند، و این خود به عینه نظیر قیامت است، و هر دو در این که خارق‌العاده‌اند شریکند، و کسی که آن را قبول داشته باشد، نمی‌تواند این را قبول نکند، و هیچ دلیلی بر نفی آن جز استبعاد ندارد!

این اتفاق در زمانی رخ داده که دو طایفه از انسان‌ها با هم اختلاف داشته‌اند، یکی موحد بوده و اعتقاد داشته که روح بعد از مفارقت از بدن دوباره در روز قیامت به بدن‌ها باز می‌گردد. ولی طایفه دیگر مشرک بودند و می‌گفتند که روح اصلاً مغایر بدن است و در هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود و لکن به بدن دیگری می‌پیوندد. این عقیده عموم و ثنی‌هاست که آدمی با مرگ دست‌خوش بطلان و نابودی نمی‌گردد بلکه به بدن دیگری

ارتباط موضوع خواب اصحاب کهف با موضوع قیامت (۱۲۱)

ملحق می‌شود، و این همان عقیده «تناسخ» است.

پس در چنین عصری حدوث حادثه‌ای جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که این داستان آیتی است الهی که منظور از آن از بین بردن شک و تردید دل‌هاست در خصوص امر قیامت، و منظور آوردن آیتی است تا بفهمند که آن آیت دیگر (قیامت) نیز ممکن است و هیچ استبعادی ندارد!

از همین جاست که در نظر قوی می‌آید، که اصحاب کهف بعد از چند ساعتی که مردم از حال آنان واقف شدند، از دنیا رفته باشند، و منظور خدای تعالی همین بوده باشد، که آیتی از خود نشان دهد و دهان به دهان در بین بشر منتشر شود تا درباره قیامت تعجب و استبعاد نکنند!

(۱۲۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

دلیل ذکر موضوع مسجد یادبود

قرآن کریم می‌فرماید:

- آن‌ها که بر امر اصحاب کهف غلبه کردند گفتند: مسجدی بر این‌جا بنا کنیم!

این که گفتند «مسجد» و نگفتند «معبد»، مشخص می‌شود که گویندگان این حرف موحدین بودند، زیرا مسجد در عرف قرآن محل عبادت و ذکر خدا و سجده برای اوست، و قرآن کریم بتکده و یا سایر معابد را «مسجد» خوانده است، و مسجد را در مقابل «صومعه» و «بیع» و «صلوات» قرار داده است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۸۴.

دلیل ذکر موضوع مسجد یادبود (۱۲۳)

تعداد واقعی اصحاب کهف

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ...» (۲۲ / کهف)

خدای تعالی در این آیه اختلاف مردم را در عدد اصحاب کهف، و اقوال ایشان را ذکر فرموده است.

و بنا به آنچه که قرآن شریف نقل کرده - (و قول خدا حق است!) - مردم سه قول داشتند که هر یک مترتب بر دیگری است:

۱- این که اصحاب کهف سه نفر بودند و چهارمی سگشان بوده است،

(۱۲۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

۲- این که پنج نفر بودند و ششمی سگشان بوده است،

قرآن کریم بعد از نقل این قول فرموده - رجم به غیب می‌کردند - و بدون علمی و اطلاعی تیر به تاریکی می‌انداختند. و این تیر به تاریکی انداختن رد بر هر دو قول است، چه اگر مختص به قول دوم به تنهایی بود، حق کلام این بود که قول دومی را اول نقل می‌کرد و آن گاه رد خود را هم به دنبالش می‌آورد، و بعداً قول اول و بعد قول سوم را نقل می‌کرد.

۳- قول سوم این که هفت نفر بوده‌اند و هشتمی سگشان بوده است.

خدای تعالی بعد از نقل این قول چیزی که اشاره به ناپسندی آن کند نیاورده است، و این خود خالی از اشعار بر صحت آن نیست.

(قبلاً نیز در محاوره اصحاب کهف تحلیل کردیم که با توجه به صیغه‌های جمع و

تعداد واقعی اصحاب کهف (۱۲۵)

مفرد به کار رفته در آیه حداقل عدد ایشان هفت نفر بوده، است، نه کم‌تر!

در ادامه آیه می‌فرماید:

«بگو پروردگرم به تعداد آن‌ها داناتر است و جز اندکی شماره ایشان را ندانند!» در این آیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان می‌دهد که درباره عدد اصحاب کهف صحیح‌ترین نظریه را اعلام بدارد، و آن این است که خدا به عدد آن‌ها داناتر است. در این کلام دلالتی است بر این که بعضی از کسانی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخاطب به این خطاب (پروردگرم به تعداد آن‌ها داناتر است)، بودند، اطلاعی از عدد آنان داشته‌اند. از این کلام چنین به نظر می‌رسد که آن عده کمی که قضیه را می‌دانستند از اهل کتاب بوده‌اند.

سه قولی که درباره عدد اصحاب کهف ارائه شد در عهد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله معروف بوده است.

(۱۲۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

معنای آیه این است که:

– وقتی پروردگار تو داناتر به عدد ایشان است، و اوست که داستان ایشان را برای تو بیان کرده است، پس دیگر با اهل کتاب درباره این جوانان محاجه مکن مگر محاجه‌ای که در آن اصرار نباشد، و یا محاجه‌ای که حجت آنان را از بین ببرد، و از هیچ‌یک از آنان درباره عدد این جوانان نظریه نخواه، پروردگار تو برایت بس است. (۱)

تعداد سال‌های خواب اصحاب کهف

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۵۴.

تعداد سال‌های خواب اصحاب کهف (۱۲۷)

«وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا...» (۲۵ / کهف)

این آیه مدت اقامت اصحاب کهف در غار را بیان می‌کند، که در این مدت همه در خواب بودند، چون طولانی بودن این خواب مورد عنایت بوده، در اول آیات داستان نیز اشاره‌ای اجمالی به این مدت فرموده است:

«فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (۱۱ / کهف)

دنبال آیه مورد بحث در آیه بعدی فرموده:

«بگو خدا داناتر است که چه مدت خوابیده‌اند!»

آن‌گاه اضافه کرده است:

«بخوان آن‌چه بر تو وحی می‌شود....»

(۱۲۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

و سپس فرموده:

«بگو این حق از جانب پروردگارتان است!»

و جز در جمله مورد بحث عدد سال‌های مکث ایشان را بیان نکرده است، پس با این‌که در جمله مزبور عدد نام‌برده را معلوم کرد، دوباره فرمود:

«بگو خدا داناتر است به مدت خواب آن‌ها!» خود اشاره به این است که عدد نام‌برده صحیح است!

آیه فوق می‌فرماید:

«و در غارشان سی صدسال به سر بردند، و نه سال بر آن افزودند!» در اضافه کردن نه سال به سی صدسال چنین اشاره می‌کند که اصحاب کهف سی صد سال شمسی در غار بوده‌اند. چون تفاوت سی صدسال شمسی با قمری تقریباً همین

تعداد سال‌های خواب اصحاب کهف (۱۲۹)

مقدار می‌شود، و دیگر جا ندارد که کسی شک کند در این که مراد به سنین در آیه شریفه سال‌های قمری است، برای این که سال در عرف قرآن به قمری حساب می‌شود، که از ماه‌های هلالی ترکیب می‌یابد و در شریعت اسلامی هم معتبر است. همان‌طور که قبلاً گفتیم در داستان اصحاب کهف مردم اختلاف داشتند و قرآن کریم حق داستان را ادا کرد و آنچه حقیقت داشت بیان فرمود:

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا - بگو خدا بهتر می‌داند مدت خواب آن‌ها را!

که اوراست غیب آسمان‌ها و زمین! چه قدر او بینا و شنواست!

جز او ولیی برای ایشان نیست!

هیچ احدی را در حکم خود شریک نمی‌کند!» (۲۶ / کهف)

یعنی چگونه خدای تعالی دانایان را به لبث و طول خواب آنان نباشد، با این که او به

(۱۳۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

تنهایی ولی ایشان است، و مباشر حکم جاری در ایشان و احکام جاری بر ایشان است؟

پس جمله «خدا دانایان است به مدتی که آن‌ها خوابیدند»، مشعر بر این است که مدتی را که در آیه قبلی برای مدت خواب اصحاب کهف بیان نموده، نزد مردم مسلم نبوده است، لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شده با ایشان احتجاج کند و در احتجاج خود به علم خدا تمسک جسته و بفهماند که خدا از ما مردم بهتر می‌داند! (۱)

داستان اصحاب کهف در آثار غیر اسلامی

بیشتر روایات و سندهای تاریخی برآنند که قصه اصحاب کهف در دوران فترت

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۱۲.

داستان اصحاب کهف در آثار غیر اسلامی (۱۳۱)

مابین حضرت عیسی علیه‌السلام و ظهور رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتاده است، به دلیل این که اگر قبل از عهد مسیح بود قطعا در انجیل می‌آمد، و اگر قبل از دوران موسی علیه‌السلام بود در تورات می‌آمد، و حال آن که می‌بینیم یهود آن را معتبر نمی‌دانند، هر چند عده‌ای از روایات دارند که قریش آن را از یهود تلقی کرده و گرفته‌اند ولیکن می‌دانیم یهود آن را از نصاری گرفته‌اند، چون نصاری به آن اهتمام زیادی داشتند، و آنچه که از نصاری حکایت شده قریب به مضمون روایتی است که «ثعلبی» در «عرائس» از ابن عباس نقل کرده است، و چیزی که هست روایت نصاری در مواردی با روایت مسلمین اختلاف دارد:

۱- این که مصادر سریانی داستان می‌گویند که عدد اصحاب کهف هشت نفر بودند، و حال آن که روایات مسلمین و

مصادر یونانی و غربی داستان آنان

(۱۳۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

را هفت نفر دانسته‌اند.

۲- این که داستان اصحاب کهف در روایات مسیحیان از سگ ایشان هیچ اسمی نبرده است.

۳- این که مدت خواب اصحاب کهف را در غار دویست سال یا کم‌تر دانسته، و حال آن که اکثر علمای اسلام آن را سیصدونه سال یعنی همان رقم که از ظاهر قرآن شریف برمی‌آید، دانسته‌اند.

و علت این اختلاف، و محدود کردن مدت خواب آنان به دویست سال این است که گفتند: طاغیه یعنی آن پادشاه جبار که این

عده را مجبور به بت‌پرستی می‌کرده، و اینان از شر او فرار کرده‌اند، اسمش «دیفوس» بوده که در حدود سال‌های ۲۴۹ - ۲۵۱

میلادی می‌زیسته است، و این را هم می‌دانیم که اصحاب کهف به‌طوری که گفته‌اند، در سال ۴۲۵

داستان اصحاب کهف در آثار غیر اسلامی (۱۳۳)

و یا ۴۳۷ و یا ۴۳۹ از خواب بیدار شده‌اند، پس برای مدت خواب در غار بیش از دویست سال یا کم‌تر باقی نمی‌ماند.

اولین کسی که از مورخین مسیحی این مطالب را ذکر کرده، به طوری که گفته‌اند، جیمز ساروغی سریانی بوده که متولد در ۴۵۱

میلادی و متوفای ۵۲۱ میلادی بوده است، و دیگران همه تاریخ خود را از او گرفته‌اند. (۱)

غار اصحاب کهف کجاست؟

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۳.

(۱۳۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

در نواحی مختلف زمین به عده‌ای از غارها برخورد شده که در دیوارهای آن تمثال‌های چهار نفری و پنج نفری و هفت نفری

که تمثال سگی هم همراه با ایشان است، کشیده‌اند.

در بعضی از آن غارها تمثال قربانی هم جلوی آن تمثال‌هاست که می‌خواهند قربانی‌اش کنند. انسان وقتی این تصویرها را آن هم

در غاری مشاهده می‌کند فوراً به یاد اصحاب کهف می‌افتد، و چنین به نظر می‌رسد که این نقشه‌ها و تمثال‌ها اشاره به قصه آنان

دارد و آن را کشیده‌اند، تا رهبانان و آن‌ها که خود را جهت عبادت متجرد کرده‌اند و در این غار برای عبادت منزل می‌کنند با دیدن

آن به یاد اصحاب کهف بیفتند، پس صرف یادگاری است که در این غارها کشیده شده، نه این‌که علامت باشد

برای این‌که این‌جا غار اصحاب کهف است!

غار اصحاب کهف کجاست؟ (۱۳۵)

غار اصحاب کهف که این مردان در آن‌جا پناهنده شدند و در آن‌جا از نظرها غایب گشتند، مورد اختلاف شدید است که چند جا

را ادعا کرده‌اند:

غار افسوس

یکی از این غارها که ادعا شده غار اصحاب کهف است، غار «افسوس» نام دارد که صاحب «مرصدالاطلاع» آن را به اشتباه

«افسوس» خوانده که شهر مخروبه‌ای است در ترکیه که در هفتاد و سه کیلومتری شهر از میر قرار دارد.

این غار در یک کیلومتری شهر «افسوس» نزدیک قریه‌ای به نام «ایاصولوک» و در دامنه کوهی به نام «ینایرداغ» قرار

گرفته است.

(۱۳۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

این غار وسیعی است که در آن - به طوری که گویند - صدها قبر که با آجر ساخته شده‌اند، وجود دارد. خود این غار هم در

سینه کوه و رو به جهت شمال شرقی است، و هیچ اثری از مسجد، یا صومعه و کلیسا و خلاصه هیچ معبد دیگری بر بالای آن دیده

نمی‌شود. این غار در نزد مسیحیان از هر جای دیگر معروف‌تر است، و نامش در بسیاری از روایات مسلمین نیز آمده

است.

این غار علیرغم شهرت مهمی که دارد، به هیچ وجه با آن مشخصاتی که در قرآن کریم راجع به غار اصحاب کهف آمده است،

تطبیق نمی‌کند:

۱ - برای این‌که خدای تعالی درباره این‌که غار اصحاب کهف در چه جهت از شمال و جنوب و مشرق و مغرب قرار گرفته است،

می‌فرماید:

آفتاب وقتی طلوع می‌کند از طرف راست غار به درون آن می‌تابد، و وقتی غروب غار افسوس (۱۳۷)

می‌کند، از طرف دست چپ غار، و لازمه این حرف این است که درب غار به طرف جنوب باشد، و غار «افسوس» به طرف شمال شرقی است، (که اصلاً آفتاب گیر نیست مگر مختصری). همین ناجوری مطلب باعث شده که مراد از راست و چپ را، راست و چپ کسی بگیرند که می‌خواهد وارد غار شود، (آفتاب هم که می‌خواهد وارد غار شود، از طرف راست خودش وارد می‌شود)، نه از طرف دست راست کسی که می‌خواهد از غار بیرون شود. حال آن که گفتیم معروف از راست و چپ هر چیزی، راست و چپ خود آن چیز است، نه کسی که به طرف او می‌رود!

۲- قرآن کریم فرموده: اصحاب کهف در بلندی غار قرار گرفتند. غار «افسوس» - به طوری که گفته‌اند - بلندی ندارد. (البته اگر کلمه «فجوه» را به

۱۳۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

معنای ساحت و درگاه بگیریم این اشکال وارد نیست.)

۳- ظاهر آیه در این است که مردم شهر مسجدی بر بالای آن غار بنا کردند، و در غار «افسوس» اثری، حتی خرابه‌ای، از آن به چشم نمی‌خورد، نه اثر مسجد و نه اثر صومعه و مانند آن. نزدیک‌ترین بنای دینی که در آن به چشم می‌خورد، کلیسائی است که تقریباً در سه کیلومتری غار قرار دارد و هیچ جهتی به ذهن نمی‌رسد که آن را به غار مرتبط سازد.

از این هم که بگذریم، در غار «افسوس» اثری از «رقیم و نوشته» دیده نشده که دلالت کند که یکی یا چند تا از آن قبور قبر اصحاب کهف است، و یا شهادت دهد ولو تا حدی که چند نفر از این مدفونین مدتی به خواب رفته بودند و پس از سال‌ها خدا بیدارشان کرده، و دوباره امر به قبض روحشان فرموده است.

غار افسوس (۱۳۹)

غار رجب

دومین غاری که احتمال داده‌اند غار اصحاب کهف باشد، «غار رجب» است که در هشت کیلومتری شهر «امان» پایتخت اردن هاشمی نزدیک دهی به نام «رجب» قرار دارد، غاری است در سینه جنوبی کوهی پوشیده از صخره، و اطراف آن از دو طرف یعنی از طرف مشرق و مغرب باز است که آفتاب به داخل آن می‌تابد.

درب غار در طرف جنوب قرار دارد، و در داخل غار طاق‌نمائی کوچک است به مساحت $2/5 \times 3$ متر، در یک سکویی به مساحت تقریبی 3×3 متر و در این غار نیز چند قبر هست به شکل قبور باستانی روم، و گویا عدد آن‌ها هشت یا هفت است.

۱۴۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

به دیوار این غار نقشه‌ها و خطوطی به خط یونان قدیم و به خط ثمودیان دیده می‌شود که چون محو شده است، خوانده نمی‌شود. البته به دیوار عکس سگی هم که با رنگ قرمز و زینت‌هایی دیگر آراسته شده، دیده می‌شود.

بر بالای غار آثار صومعه بیزنطیه هست که از گنجینه‌ها و آثار دیگری است که در آنجا کشف گردیده است، و معلوم می‌شود بنای این صومعه در عهد سلطنت «جوستینوس اول» یعنی حدود ۴۱۸ - ۴۲۷ ساخته شده است، و آثار دیگری نیز هست که دلالت می‌کند این صومعه یک‌بار تجدید بنا یافته است، و مسلمانان آن را پس از استیلا بر آن دیار مسجدی قرار داده‌اند، چون می‌بینیم

که این صومعه محراب و مأذنه و وضوخانه دارد، و در ساخت و فضای جلوی درب این غار آثار مسجد دیگری است که پیداست مسلمین آن را در صدر اسلام بنا نهاده‌اند، و هر چند یک‌بار مرمت کرده‌اند. و غار رجیب (۱۴۱)

پیداست که این مسجد بر روی خرابه‌های کلیسائی قدیمی از رومیان ساخته شده است.

این غار علیرغم اهمیتی که مردم بدان داشته‌اند و عنایتی که به حفظ آن نشان می‌دادند، و آثار موجود در آن، از این اهتمام و عنایت حکایت می‌کند، غاری متروک و فراموش شده بود، و به مرور زمان خراب و ویران گشته است، تا این که اداره باستان‌شناسی اردن هاشمی اخیراً در صدد برآمده که در آن حفاری کند و نقب بزند و آن را پس از قرن‌ها خفاء از زیر خاک دوباره ظاهر سازد.

در آثاری که از آن استخراج کردند شواهدی یافت شده که دلالت می‌کند این غار همان غار اصحاب کهف است که داستانش در قرآن مجید آمده است.

در عده‌ای از روایات اسلامی نیز این معنا آمده که غار اصحاب کهف در اردن واقع شده است. («یاقوت» آن‌ها را در «معجم البلدان» خود آورده است.)

(۱۴۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

«رقیم» هم اسم دهی است نزدیک به شهر امان که قصر یزید بن عبدالملک در آن جاست. البته قصر دیگری هم در قریه‌ای دیگر نزدیک آن دارد که نامش «موقر» است. شاعری گفته:

«آن زمان، بر بالای آن کاخ،

یزید را دیدار می‌کنند،

در حالی که موقر و رقیم،

در چشم‌انداز ایشان است!»

شهر «امان» امروزی هم در جای شهر «فیلاذلفیا» که از معروف‌ترین و زیباترین شهرهای آن عصر بوده، ساخته شده است و این شهر تا قبل از ظهور دعوت اسلام بوده و خود آن شهر و پیرامونش از اوایل قرن دوم میلادی تحت استیلای حکومت روم غار رجیب (۱۴۳)

بوده تا آن که سپاه اسلام سرزمین مقدس را فتح کرد.

(حق مطلب این است که مشخصات غار اصحاب کهف با این غار بهتر انطباق دارد تا غارهای دیگر،)

سایر غارها

غارهای دیگری که کم و بیش ادعا شده غار اصحاب کهف باشد به شرح ذیلند:

۱- غار قاسیون:

این غار در کوه قاسیون قرار دارد، و این کوه در نزدیکی شهر صالحیه دمشق است که اصحاب کهف را بدان‌جا نسبت می‌دهند.

(۱۴۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

۲- غار بتراء:

چهارمین غار از این ردیف غاری است در بتراء یکی از شهرهای فلسطین که اصحاب کهف را بدان‌جا نیز نسبت

می‌دهند.

۳- غار اسکاندیناوی:

غار پنجم غاری است که - به طوری که گفته‌اند - در شبه جزیره اسکاندیناوی در شمال اروپا کشف شده و در آنجا به هفت جسد سالم برخوردند که در هیئت رومیان بوده‌اند و احتمال داده‌اند که همان اصحاب کهف باشند.

۴- غار نخجوان:

می‌گویند نزدیکی‌های شهر نخجوان که یکی از شهرهای قفقاز است غاری وجود دارد که اهالی آن نواحی احتمال داده‌اند که غار اصحاب کهف باشد، و مردم به زیارت آنجا می‌روند.

سایر غارها (۱۴۵)

لکن هیچ شاهی که دلالت کند بر این معنا وجود ندارد، علاوه بر این که مصادر تاریخی این دو غار آخری را تکذیب می‌کنند، چون قصه اصحاب کهف رومی است، و در تحت سلطه و سیطره رومیان اتفاق افتاده است، و رومیان حتی در بحبوحه قدرت و عظمت خود تا حدود قفقاز و اسکاندیناوی تسلط نیافته‌اند. (۱)

کشفیات باستان‌شناسی در غار اصحاب کهف

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۵.

(۱۴۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

اداره باستان‌شناسی اردن در غار «رجیب» واقع در هشت کیلومتری امان پایتخت اردن حفاری‌هایی کرده و پس از قرن‌ها این غار متروک را ظاهر ساخته، و آثاری از آن استخراج کرده که دلالت می‌کند بر این که این غار همان غار اصحاب کهف است. این حفاری و اکتشاف در سال ۱۹۶۳ میلادی صورت گرفته، و درباره آن کتابی به قلم بانی آن کار، فاضل ارجمند آقای «رفیق وفا دجانی» تحت عنوان «اکتشاف کهف اهل کهف» در سال ۱۹۶۴ منتشر شده، که در آن مساعی اداره باستان‌شناسی اردن و زحماتی که در نقب و جست‌جو تحمل نموده بودند به تفصیل بیان شده است.

خصوصیاتی که در اثر این حفاری به دست آمده و آثاری را که کشف کرده‌اند، همه تأیید می‌کند که این غار، غار اصحاب کهف است که داستانش در قرآن کریم آمده است. و نیز قرائنی را ذکر کرده‌اند که با کهف اصحاب کهف تطبیق می‌کند و این کتاب با ادله‌ای

کشفیات باستان‌شناسی در غار اصحاب کهف (۱۴۷)

اثبات کرده که غار اصحاب کهف همین غار «رجیب» است، نه غار افسوس و نه آن غاری که در دمشق است، و نه آن غاری که در بتره یا در اسکاندیناوی قرار دارد.

مؤلف در این کتاب این احتمال را که طاغوت آن روز که اصحاب کهف از گزند او فرار کرده‌اند و به داخل غار پناهنده شده‌اند، «طراجان» پادشاه بوده، به سال ۹۸ - ۱۱۷ میلادی، نه «دقیوس» در سنه ۲۴۹ - ۲۵۱ میلادی که مسیحیان و بعضی از مسلمین احتمال داده‌اند، و نه «دقیانوس» به سال ۲۸۵ - ۳۰۵ میلادی که بعضی دیگر از مسلمین در روایاتشان آورده‌اند.

او این احتمال را تقویت کرده و چنین استدلال کرده که پادشاه صالحی که خدای تعالی در عهد او اصحاب کهف را آفتابی کرده و سرگذشتشان را برملا ساخته است به اجماع تمامی مورخین مسیحی و مسلمان اسمش «تئودوسیوس» بوده که به سال ۴۰۸ - ۴۵۰ می‌زیسته است.

(۱۴۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

اگر ما دوران فترت اصحاب صالح کهف را که در آن دوران در خواب بوده‌اند، از دوره سلطنت او کم کنیم، یعنی به طرف

عقب برگردیم، روشن تر بگوئیم، اگر از اواسط سلطنت این پادشاه صالح یعنی حدود (۴۲۱ م) که وسط دو رقم ۴۰۸ و ۴۵۰ است، سی صد و نه سال کم کنیم، و به عقب برگردیم، به سال (۱۱۲ م) می‌رسیم که مصادف با زمان حکومت و سلطنت «طراجان» است.

این را هم می‌دانیم که وی فرمان صادر کرده بود که هر مسیحی که عبادت بت‌ها را قبول نداشته باشد، و از پرستش آن‌ها سر باز زند، خائن به دولت شناخته می‌شود و محکوم به اعدام است.

همین حرف، اعتراض برخی از مورخین مسیحی، از قبیل «چیون» در کتاب «انحط کشفیات باستان‌شناسی در غار اصحاب کهف (۱۴۹)

اط و سقوط امپراطوری روم» را دفع می‌کند که مدت خواب اصحاب کهف را آن‌طور که قرآن مجید گفته، قبول ندارد و کمتر از آن می‌داند. آری او گفته که اصحاب کهف در زمان پادشاه صالح یعنی «تئودوسیوس» (۴۰۸ - ۴۵۱ م) از خواب بیدار شدند، و در زمان حکومت «دقیوس» (۲۴۹ - ۲۵۱ م) از شهر گریخته و داخل غار شده‌اند، و فاصله این دو تاریخ دو بیست سال و یا چیزی کم‌تر از آن است، نه ۳۰۹ سال که قرآن مجید گفته است، جوابش هم روشن شد که پنهان شدن ایشان در آغار زمان «دقیوس» نبوده بلکه زمان «طراجان» بوده است!

استدلال مؤلف بزرگوار کتاب «اکتشاف کهف اهل کهف» که خدا زحماتش را پاداش خیر دهد، استدلالی است تمام، الا این که چند اشکال بدان متوجه است:

۱- این که قرآن کریم سیصد و نه سال را سال قمری گرفته و ایشان آن را (۱۵۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

شمسی به حساب آورده که قهرا این نه سال باید از میان برداشته شود.

۲- این که ایشان از مورخین اسلام و مسیحیت ادعای اجماع کرده بر این که برملاشدن جریان اصحاب کهف در زمان «تئودوسیوس» بوده، و حال آن که چنین اجماعی نداریم، زیرا بسیاری از مورخین روایاتشان از اسم این سلطان ساکت است، و جز عده قلیل به اسم او تصریح نکرده‌اند، و بعید نیست که آن‌ها هم از روایات مسیحیان گرفته باشند، و مسیحیان هم آن را به حدس قوی از کتابی که به «جیمز ساروغی» (۴۵۲ - ۵۲۱ م) نسبت می‌دهند، و در تاریخ ۴۷۴ م تألیف شده، گرفته باشند، و پیش خود فکر کرده باشند پادشاهی که در این حدود از تاریخ باشد باید همان «تئودوسیوس» است.

علاوه از آن اجماع مرکبی که ادعا کرده‌اند که پادشاه طاغی معاصر اصحاب کهف «دقیوس» یا «دقیانوس» بوده، برمی‌آید که به هر صورت «طراجان» نبوده است.

کشفیات باستان‌شناسی در غار اصحاب کهف (۱۵۱)

۳- اشکال دیگرش این است که ایشان گفته‌اند صومعه‌ای که بر بالای کهف ساخته شده، شواهد باستانی شهادت می‌دهد بر این که در زمان «جوستینوس اول» (۴۱۸ - ۴۲۷ م) ساخته شده است، لازمه این حرف این است که ساختمان آن تقریباً بعد از صدسال از ظهور و کشف داستان اصحاب کهف ساخته شده باشد، و حال آن که ظاهر قرآن عزیز این است که ساختمان آن مقارن همان روزهایی بوده که داستان ایشان برملا شده است، بنابراین باید معتقد شد که بنائی که ایشان در نظر دارند بناء مجددی بوده که بعد از قرن‌ها در آن ساخته شده است.

و بعد از همه این حرف‌ها و احتمالات، مشخصاتی که قرآن کریم برای غار اصحاب کهف ذکر کرده، انطباقش با همین غار «رجیب» روشن‌تر از سایر غارهاست. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۱۴۹.

(۱۵۲) اصحاب کُهِف و لقمان حکیم

فصل سوم: اصحاب اُخْدُود

اصحاب اُخْدُود و سوزاندن مسیحیان

«قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ...» (۴ / بروج)

کلمه «اُخْدُود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و اصحاب اُخْدُود جبارانی (۱۵۳)

ستم‌گر از یهود بودند که زمین را می‌کندند و آن را پر از آتش می‌کردند و مؤمنین مسیحی را به جرم این که به مسیح علیه‌السلام ایمان آورده‌اند، در آن آتش می‌انداختند و تا آخرین نفرشان را می‌سوزاندند.

آیات سوره بروج چنین آغاز می‌شود:

«سوگند به آسمان دارای برج‌ها،

سوگند به روز موعود،

سوگند به شاهد و مشهود،

که هلاک شدند اصحاب اُخْدُود،

آن آتش برافراخته،

آن‌گاه که آنان بر کنار آتش نشسته بودند

(۱۵۴) اصحاب کُهِف و لقمان حکیم

و ایشان بر آن‌چه با مؤمنان می‌کردند، گواه بودند،

و عیب نگرفتند از آن‌ها جز این که به خدای عزیز ستوده ایمان داشتند،

آن‌که فرمانروائی آسمان‌ها و زمین اوراست،

و خدا بر همه چیز گواه است!»

خداوند متعال در این آیات اصحاب اُخْدُود را لعن می‌کند و از درگاه خود طرد می‌نماید، و اعمال شنیع آنان را چنین شرح می‌دهد:

- آتشی که برای گیراندنش وسیله‌ای درست کرده بودند،

- در حالی که خودشان برای تماشای ناله و جان‌کندن و سوختن مؤمنین بر لبه آن آتش می‌نشستند،

- و خود نظاره‌گر جنایتی بودند که بر مؤمنین روا می‌داشتند،

اصحاب اُخْدُود و سوزاندن مسیحیان (۱۵۵)

- هیچ نقطه ضعف و تقصیری از مؤمنین سراغ نداشتند جز این که به خدا ایمان آورده بودند!

- خدای مقتدر حمیدی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن اوست،

- و خدا بر همه چیز شاهد و نظاره‌گر است!

خدای تعالی در این آیات اشاره به اصحاب اُخْدُود می‌کند و با این وسیله مؤمنین را به صبر در راه خدا تشویق می‌کند، و کسانی را که مردان و زنان مسلمان را به جرم این که به خدا ایمان آورده‌اند، شکنجه می‌کردند، به سختی انذار می‌نماید - کسانی نظیر

مشرکین مکه که با گروندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کردند و آنان را شکنجه می کردند تا از دین اسلام به شرک سابق خود برگردند .

قرآن مجید دنبال مطلب را چنین ختم می کند که:

(۱۵۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

- محققا این ستم گران و همه ستم گران روزگار که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می کنند، و بعدا هم از کرده خود پشیمان نمی شوند، عذاب جهنم در پیش دارند، و عذابی سوزاننده!

تاریخچه اصحاب اخدود

در روایات اسلامی (در تفسیر قمی) آمده که «ذونواس» مردم حبشه را برای جنگ با یمن به هیجان آورد، و او آخرین پادشاه از دودمان «حمیر» واز یهودیان بود، به همین جهت همه مردم دین او را اتخاذ کردند و یهودی شدند. او خود را یوسف نام نهاده بود، و سالها سلطنت کرده بود، تا در آخر شنید که در نجران بقایائی از مسیحیان مانده اند

تاریخچه اصحاب اخدود (۱۵۷)

که بر دین مسیح علیه السلام و حکم انجیلند، و بزرگ دینشان «عبدالله بن بریامن» است. اطرافیان پادشاه یهود او را تحریک کردند که به سوی قوم نجران لشکر بکشد و آنان را به قبول دین یهود وادار سازد.

ذونواس با لشکریانش حرکت کرد و به نجران آمد و همه مسیحی مذهبان را جمع کرد و پیشنهاد خود را تکرار کرد و مردم را به قبول آن تحریک نمود و تا جائی که توانست بر این کار حرص ورزید، اما مسیحیان حاضر به قبول نشدند و حتی حاضر شدند کشته شوند و به دین یهود در نیایند.

ذونواس برای از بین بردن مسیحیان گودالی پر از هیزم درست کرد و آتشی عظیم برافروخت و بعضی را زنده در آتش انداخت و بعضی را با شمشیر کشت و مثله کرد تا جائی که عدد کشته شدگان و سوختگان به بیست هزار نفر رسید.

(۱۵۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

یک نفر از آنان به نام «دوش ذوثعلبان» بر اسب تیز تکی سوار شد و گریخت و هر چه دنبالش رفتند نتوانستند او را بیابند. چون او راه «رمل» را پیش گرفت که افراد نا آشنا در آن جا گم می شوند. ذونواس با لشکر خود برگشت، و هم چنان به کشتار آن مردم پرداخت.

بعید نیست از روایات وارده درباره اصحاب اخدود استفاده شود که داستان اصحاب اخدود یک داستان نبوده است. بلکه وقایع متعددی بوده که یکی در حبشه و دیگری در یمن و یکی هم در عجم اتفاق افتاده است، و آیه شریفه می خواهد به همه داستانها اشاره کند.

در این میان روایات دیگری نیز هست که از محل وقوع این داستان ساکت است. (۱)

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۱۵۱.

تاریخچه اصحاب اخدود (۱۵۹)

فصل چهارم: اصحاب فیل

حمله اصحاب فیل برای تخریب کعبه

«الْم تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...» (۱ تا ۵ / فیل)

قرآن مجید در این سوره به ماجرای اصحاب فیل اشاره می‌کند که از دیار خود به (۱۶۰)

قصد تخریب کعبه معظمه حرکت کردند، خدای تعالی با فرستادن مرغان ابابیل و آن مرغان با باراندن کلوخ‌های سنگی بر سر آنان، آن‌ها را هلاک کردند، و به صورت گوشت جویده شده در آوردند.

این قصه از آیات و معجزات بزرگ الهی است که کسی نمی‌تواند انکارش کند، زیرا تاریخ‌نویسان آن را مسلم دانسته‌اند، و شعرای دوران جاهلیت در اشعار خود از آن یاد کرده‌اند.

(در این معجزه تقابل آشکاری است بین فیل و مرغ، و از بین بردن و هلاک کردن قوی‌ترین نیروی کفر با ضعیف‌ترین پرنده آسمانی و نشان دادن قدرت مطلقه الهی!) این ماجرا در سال ولادت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله واقع شده است. شروع آیات به صورت استفهام چنین آغاز می‌شود:

حمله اصحاب فیل برای تخریب کعبه (۱۶۱)

«آیا علم یقینی پیدا نکردی که چگونه پروردگارت با اصحاب فیل رفتار کرد؟»

آیا نقشه‌های شوم آن‌ها را خنثی نکرد؟»

منظور از نقشه‌های شوم آنان، سوءقصدی است که درباره مکه داشتند، و می‌خواستند بیت‌الله‌الحرام را تخریب کنند. آنان راه افتادند تا کعبه را ویران کنند، ولی در نتیجه تضلیل الهی خودشان هلاک گشتند.

خدای تعالی جماعتی متفرق از مرغان را بر بالای سر آنان فرستاد، و آن ابابیل مرغان، اصحاب فیل را با سنگ‌هایی کلوخین هدف گرفتند. (ابابیل به معنای دسته‌ها و جماعت‌های متفرق است.)

اصحاب فیل بعد از هدف‌گیری مرغان به صورت جسدهای بی‌جان در آمدند، و سنگ‌ریزه‌ها به درون دل آنان فرو رفتند و اندرونشان را سوزاندند.

(۱۶۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

داستان اصحاب فیل در روایات

آنچه در قرآن مجید به صورت خلاصه فوق بیان شده، در روایات و تواریخ به طور مفصل آمده است.

مطالب زیر از مجمع‌البیان نقل می‌شود:

«تمامی راویان اخبار اتفاق دارند در این که پادشاه یمن که قصد ویران کردن کعبه را داشته، شخصی بوده به نام "ابرهه بن صباح اشرم" و بعضی گفته‌اند کنیه او «ابویکسوم» بوده است. از «واقدی» نقل شده که گفته همین شخص جد «نجاشی» پادشاه یمن در عهد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.

داستان اصحاب فیل در روایات (۱۶۳)

داستان استیلای ابرهه بر یمن چنین بوده که او در یمن کعبه‌ای بنا کرد و در آن گنبدها از طلا نهاد و اهل مملکت خود را فرمان داد تا آن خانه را مانند مراسم حج زیارت کرده و پیرامون آن طواف کنند، و در این بین مردی از بنی کنانه از قبیله خود به یمن آمد و در آن جا به این کعبه قلبی برخورد کرد و آن جا را به نجاست آلوده کرد. اتفاقاً خود ابرهه از آن جا می‌گذشت و آن نجاست را دید و پرسید چه کسی به چنین عملی جرأت کرده است؟ او به نصرانیت خود سوگند خورد که خانه کعبه را ویران خواهد کرد تا کسی به حج و زیارت آن نرود.

آن‌گاه دستور داد تا فیل بیاورند و بین مردم اعلام کنند که آماده حرکت باشند. مردم و مخصوصاً پیروانش از اهل یمن بیرون شدند. اکثر پیروان او از قبیله عک و اشعرون و خثعم بودند.

(۱۶۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

ابرهه کمی راه پیمود و در بین راه مردی را به سوی بنی سلیم فرستاد تا مردم را دعوت کند تا به جای خانه کعبه، خانه‌ای را که او بنا کرده، زیارت کنند.

از آن طرف مردی از حمس از بنی کنانه به او برخورد و به قتلش رسانید. این باعث شد کینه ابرهه بیشتر شود و سریع‌تر روانه مکه گردد.

ابرهه چون به طائف رسید از اهل طائف خواست تا مردی را برای راهنمایی با او روانه سازند. اهل طائف مردی از هذیل به نام نفیل را با وی روانه کردند. نفیل با لشکر ابرهه به راه افتاد و به راهنمایی آنان پرداخت تا به مغمس رسیدند، و در آن‌جا اطراق کردند. مغمس محلی است در شش میلی مکه که در آن‌جا مقدمات لشکر را (که آشپزخانه و آذوقه و علوفه و سایر مایحتاج لشکر را حمل می‌کند،) به مکه فرستادند.

مردم قریش دسته دسته به بلندی‌های کوه‌ها بالا آمدند و چون لشکر ابرهه را دیدند

داستان اصحاب فیل در روایات (۱۶۵)

گفتند که ما هرگز تاب مقاومت با اینان را نداریم، و در نتیجه غیر از عبدالمطلب بن هاشم کسی در مکه باقی نماند.

عبدالمطلب هم‌چنان در کار سقایت خود پایداری نمود. شبیه بن عبدالدار نیز در کار پرده‌داری کعبه پایداری کرد.

در این موقعیت حساس عبدالمطلب دست به دو طرف درب خانه کعبه نهاد و عرضه داشت:

- بار الها!

هر کسی از آن‌چه دارد دفاع می‌کند،

تو نیز از خانه‌ات که مظهر جلال توست دفاع کن!

و نگذار با صلیبشان و کعبه قلابی‌شان بر کعبه تو تجاوز کنند، و حرمت آن را

(۱۶۶) اصحاب کهف و لقمان حکیم

هتک نمایند،

مگذار داخل شهر حرام شوند!

این نظر من است، ولی آن‌چه تو بخواهی همان خواهد شد!

آن‌گاه مقدمات لشکر ابرهه به شترانی از قریش برخوردند و آن‌ها را به غنیمت گرفتند، از آن جمله دو بیست شتر از عبدالمطلب را بردند. وقتی خبر شتران به عبدالمطلب رسید از شهر خارج شد و به طرف لشکرگاه ابرهه روانه گشت. حاجب و دربان ابرهه مردی

از اشعری‌ها بود، و عبدالمطلب را می‌شناخت، از پادشاه اجازه ورود برای وی گرفت و گفت اینک بزرگ قریش بر در است که انسان‌ها را در شهر و وحوش را در کوه طعام می‌دهد، ابرهه گفت: بگو تا در آید!

عبدالمطلب مردی تنومند و زیبا بود، و همین که چشم ابوبیکسوم به او افتاد بسیار

داستان اصحاب فیل در روایات (۱۶۷)

احترامش کرد، و به خود اجازه نداد او را روی زمین بنشانند، در حالی که خودش بر کرسی تکیه زده باشد، و نخواست او را در کنار خود بر کرسی بنشانند، به ناچار از کرسی پائین آمد و با آن جناب روی زمین نشست، و آن‌گاه پرسید: چه حاجتی داری؟

گفت: حاجت من دو بیست شتر است که مقدمه لشکر تو از من برده‌اند.

ابویکسوم گفت: به خدا سوگند دیدنت مرا شیفته‌ات کرد ولی سخت تو را از نظرم انداخت!

عبدالمطلب پرسید: چرا؟

گفت: برای این که من آمده‌ام خانه عزت و شرف شما را ویران کنم، و مایه آبرو و فضیلت شما اعراب را، و معبد دینی تان را که می‌پرستید ویران سازم و آن را درهم کوبم، و در ضمن دوستان شتر هم از تو گرفته‌ام، تو درباره خانه دینی‌ات هیچ سخنی (۱۶۸) اصحاب کهف و لقمان حکیم

نمی‌گوئی، و درباره شتران حرف می‌زنی، و از کعبه دفاع نمی‌کنی، ولی از مال شخصی خود دفاع می‌کنی!

عبدالمطلب پاسخ داد:

– ای ملک! من درباره مال خودم با تو سخن می‌گویم که اختیار آن را دارم، و موظف بر حفظ آن هستم، این خانه هم برای خود صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند، و حفظ آن به عهده من نیست!

این سخنان ابرهه را مرعوب کرد و بدون درنگ دستور داد تا شتران او را به وی باز دهند. عبدالمطلب برگشت و آن شب برای لشکر ابرهه شبی سنگین بود و ستارگانش تیره و تار به نظر می‌رسید، و در نتیجه دل‌هایشان احساس کرد گویا می‌خواهد عذابی نازل شود.

داستان اصحاب فیل در روایات (۱۶۹)

در همان لحظه‌ای که آفتاب داشت طلوع می‌کرد، پرندگان ابابیل نیز از کرانه افق نمودار شدند، در حالی که سنگ ریزه‌هایی با خود حمل می‌کردند، و شروع کردند آن‌ها را بر سر لشکریان ابرهه انداختن! هر یک از آن مرغان یک سنگ در منقار داشت، و دو تا به دو چنگال، همین که آن یکی سنگ‌های خود را می‌انداخت و می‌رفت، یکی دیگر می‌رسید و سنگ خود را می‌انداخت، و هیچ سنگی از آن سنگ‌ها نمی‌افتاد مگر آن که هدف را سوراخ می‌کرد، و به شکم کسی برنخورد مگر آن که پاره‌اش کرد، و به استخوانی نرسید مگر آن که پوک و سست کرد و از آن طرفش درآمد. ابویکسوم که بعضی از آن سنگ‌ها بر بدنش خورده بود، از جا پرید تا بگریزد، به هر سرزمینی که پا گذاشت یک تکه از گوشت بدنش افتاده بود، تا بالاخره خود را به یمن رساند. وقتی او به یمن رسید دیگر چیزی از او و لشکرش باقی نمانده بود! و همین که وارد یمن شد سینه و شکمش باد

(۱۷۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

کرد و منفجر شد و به هلاکت رسید، و احدی از اشعری‌ها، و احدی از خنعم به یمن نرسید....

در روایات این داستان اختلاف شدیدی درباره خصوصیات آن هست که برای مطالعه جزئیات باید به تواریخ و سیره‌های مطول مراجعه کرد. (۱)

کاروان‌های تجارتی قریش

«لَايِلَافِ قُرَيْشٍ، اِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ...» (۱ تا ۵ / قریش)

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۳۹۰.

کاروان‌های تجارتی قریش (۱۷۱)

قرآن مجید با این سوره بر قریش منت می‌گذارد که خدای تعالی با دفاعی که در ماجرای حمله ابرهه از مکه کرد، قریش را در انظار مورد احترام قرار داد تا بتوانند با امنیت کامل، بدون این که راهزنان متعرض آن‌ها شوند، کوچ تابستانی و زمستانی خود را به منظور تجارت انجام دهند.

مضمون این سوره نوعی ارتباط با سوره فیل دارد، لذا بعضی از اهل سنت گفته‌اند که سوره فیل و سوره ایلاف (قریش) یک

سوره‌اند.

دلیل اهل سنت روایتی است که می‌گویند: قرآنی را که ابی بن کعب نوشته بوده، بین این دو سوره بسم‌الله نگذاشته است، ولی روایاتی که دلالت بر جدائی این دو سوره دارد و می‌گوید که بین آن دو بسم‌الله قرار گرفته است، متواترند.

(۱۷۲) اصحاب کهف و لقمان حکیم

کلمه «قریش» نام عشیره و دودمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که همگی از نسل «نضر بن کنانه» می‌باشند که نامش قریش نیز بوده است.

آیات چنین آغاز می‌شود:

«برای این که قریش با هم الفت گیرند،

الفتی که در سفرهای زمستانی و تابستانی ثابت و برقرار بماند،

پس باید یگانه خدای کعبه را پرستند،

که به آن‌ها هنگام گرسنگی طعام داد،

و از ترس و خطرات ایمن ساخت!»

مسافرت‌های زمستانی و تابستانی یا «رحله قریش» به منظور تجارت آنان با خارج از مکه انجام می‌گرفت. این رحله‌ها از مشخصات اهل این شهر بوده است، چون این

کاروان‌های تجارتي قریش (۱۷۳)

شهر در دره‌ای خشک و سوزان و بی‌آب و علف قرار گرفته بود که نه زرع در آن بود و نه زراعتی، و قریش لاجرم زندگی را از راه تجارت می‌گذرانید.

و در هر سال دو نوبت به تجارت می‌رفت. یک نوبت در زمستان که به طرف یمن می‌رفتند، و نوبتی دیر در تابستان که به سوی شام ره می‌سپردند، و با این دو نوبت سفر کردن زندگی خود را اداره می‌کردند. مردم یمن و شام نیز پاس احترام قریش را می‌داشتند، زیرا خانه کعبه بیت‌الله‌الحرام در بین ایشان واقع شده بود، و به همین جهت راهزنان و غارتگران متعرض ایشان نمی‌شدند، و نه سر راه آن‌ها را می‌گرفتند و نه به شهرشان حمله می‌کردند.

در این سوره که متعاقب سوره فیل آمده، خدای سبحان می‌فرماید که چگونه با مرغان ابابیل از خانه خود دفاع کرد و به شما قریش این عزت و احترام را ارزانی داشت

(۱۷۴) اصحاب کهف و لقمان حکیم

تا شما قریشیان با رحلت زمستانی و تابستانی مأنوس شوید، و امر معاشتان بگذرد، و گرنه اگر این کرامت از خانه خدا به ظهور نمی‌رسید، دزدان و غارتگران فرقی بین شما و سایر مردم نمی‌گذاشتند، و کاروان‌هایتان را غارت می‌کردند، و حتی در خود مکه نیز از هجوم دیگران ایمن نبودید.

متعاقب آن خداوند متعال دستور می‌دهد که باید آن‌ها رب این خانه را پرستند، زیرا رب این خانه بود که آن‌ها را با دو رحله زمستانی و تابستانی مأنوس کرد، تا هم گردونه تجارت و زندگی‌شان بگردد، و هم در وطن ایمن باشند.

خداوند متعال سپس اشاره به منت واضحی می‌کند که در ایلاف دو رحلت وجود دارد، و نعمت ظاهری که نمی‌توانند آن را انکار کنند، و آن عبارت است

کاروان‌های تجارتي قریش (۱۷۵)

از: تأمین معاش قریش و امنیت آنان!

قریش در سرزمینی زندگی می‌کردند که نه نانشان تأمین بود، و نه جانشان، و نه سرزمین خرمی داشتند که دیگران بدان جا بیایند، و نه جان دیگران در آن جا تأمین می‌شد. پس در این آیه می‌فرماید:

- قریش باید ربی را پرستند،

که این چنین به بهترین وجهی امور آنها را تدبیر نمود،

و او همان رب بیت است.

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی آمده که:

این سوره درباره قریش نازل شده است، چون قریش معاششان از دو رحله تابستانی و زمستانی به یمن و شام تأمین می‌شد، و آنها از مکه پوست و محصولات

(۱۷۶) اصحاب کُهِف و لقمان حکیم

دریائی و کالاهائی را که در ساحل دریا پیاده می‌شده، از قبیل فلفل و امثال آن را بار می‌کردند، و به شام می‌بردند، و در شام نیز جامه و آرد خالص و حبوبات خریداری می‌کردند. همین مسافرت باعث می‌شد که وحدت و الفتی در بین آنان برقرار شود. هر وقت به یکی از این دو سفر دست می‌زدند، یکی از بزرگان قریش را رئیس خود می‌کردند، و زندگی‌شان از این راه تأمین می‌شد. بعد از آن که خدای تعالی رسول گرامی خود را مبعوث فرمود، مردم قریش بی‌نیاز از سفر شدند، چون از اطراف حجاز مردم رو به آن جناب می‌نهادند، تا هم آن حضرت را زیارت کنند، و هم خانه خدا را! (۱)

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۳۹۶.

کاروان‌های تجارتي قریش (۱۷۷)

فصل پنجم: قوم تُبَّع، و انتظار پیامبر جدید

تُبَّع، و انتظار ظهور پیامبر جدید

«أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلُكُنَاهُمْ...» (۳۷ / دخان)

این آیه شریفه تهدیدی است به کفار مشرک، که خدای سبحان هلاکشان خواهد کرد همان‌طور که قوم «تبع» و اقوام قبل از ایشان را هلاک کرد!

(۱۷۸)

«تُبَّع» که در این آیه شریفه نامش آمده یکی از پادشاهان «حمیر» است که در یمن حکومت می‌کردند. به طوری که نقل کرده‌اند نامش «اسعد ابوکرب» و به قول بعضی دیگر «سعد ابوکرب» بوده است. در آیه شریفه نوعی اشاره هست به این که خود «تبع» از هلاکت سالم مانده است.

در روایات اسلامی، در مجمع البیان، آمده که «سهل بن ساعد» از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود:

«تُبَّع را ناسزا مگوئید، چون او اسلام آورده بود!»

در همان کتاب آمده که ولید بن صبیح از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«تُبَّع به اوس و خزرج (که دو فامیل از لشکریان وی بودند، و با لشکر او به مدینه آمده بودند تا یهود را از آنجا بیرون کنند، دستور

داد در مدینه بمانند تا ظهور

تبع، و انتظار ظهور پیامبر جدید (۱۷۹)

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را درک کنند، چون از یهودیان شنید که گفتند ما بدین جا نیامده‌ایم مگر به خاطر این که از کتاب آسمانی خود چنین استنباط کرده‌ایم که این سرزمین محل هجرت آخرین فرستاده خداست، و آمده‌ایم تا شاید ظهور او را درک کنیم. گفت: پس شما اوس و خزرج در این سرزمین منزل کنید تا شاید ظهور آن جناب را درک کنید، من نیز اگر درک کنم به خدمتش در می‌آیم و با او خروج می‌کنم!

در درمنثور است که ابونعیم در کتاب دلایل از عبدالله بن سلام روایت کرده که گفت:

«تبع از دنیا نرفت تا آن که نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد. چون یهودیان (که از شام به مدینه آمده بودند و بدان جا مهاجرت کرده بودند تا ظهور آن جناب را درک کنند!) جریان نبوت آن جناب را به وی گفته بودند، و به همین جهت او هم از قتل و غارت یهود یثرب صرف نظر کرد و تنها قرار گذاشت که دو طائفه از لشکریانش (۱۸۰) اصحاب کهف و لقمان حکیم

در مدینه بمانند.» اخبار در داستان تبع بسیار زیاد است، ولی در بعضی از آن‌ها آمده که او اولین کسی بود که برای کعبه پیراهن درست کرد! (۱)

۱- المیزان، ج ۳۵، ص ۲۳۸.

تبع، و انتظار ظهور پیامبر جدید (۱۸۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 (ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 (ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 (د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 (و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 (ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 (ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگووار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

